

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
تقریر جلسات روش تحصیل عمیق سال سوم
استاد حسین بغدادی

سایت من یک طلبه ام
<http://talabe-am.blog.ir>

کانال من یک طلبه ام در ایتا
https://eitaa.com/talabe_am

می توانید از این کار حمایت کنید
در صورتی که پیاده سازی جلسات درسی برای شما مقدور است در این کار سهیم شوید.

تاریخ ادبیات؛

تاریخ ادبیات اعم از صرف و نحو و بلاغت، مباحث مفصل و گسترده و جزئی دارد. آنچه هدف از بررسی تاریخ ادبیات، کاربردهایی است که برای ما در جنبه های روش تحصیل ادبی داشته باشد. باید یک بحث فشرده ای بشه تا یک نظام دستتون بیاد که از اول تا آخر تاریخ ادبیات چیه و چه کاربردهایی می تونه تو روش تحصیل ادبیات، تعمیق ادبیات و بلکه اجتهاد ادبیات شما داشته باشه. یعنی یک **های کلی از صفر تا صد تاریخ ادبیات**. رئوس مطالب و نظام مباحث.

نکته ی ویژه ای که ما دنبال اونیم و قراره محور کار ما قرار بگیره چیه؟ یک سری بحث ها و یک سری کتاب های مرسوم درباره ی تاریخ ادبیات وجود دارد. می آیند کتاب ها، استادان، شاگردان، مکاتب و ... رو چینه می کنند و بحث می کنند. معمولا کتاب هایی که درباره ی تاریخ ادبیات مثلا بلاغت، مدارس نحو، مکاتب نحو نوشته می شه کتاب های مرسوم تاریخ ادبیاته. ناظر به اثر روش تحصیلی، روش تعمیق و روش اجتهاد تاریخ ادبیاته، اینا تازه یک بخش از کاره. می شه گفت مباحث رسمی یا عمومی است که کاری به اثر تاریخ ادبیات عرب بر فهم عمق معنای آیات و روایات ندارد. به زبان عربی مانند دیگر زبان ها نگاه می کنه.

اما بخشی از تراث هست که در بستر ادبیات عربی، اما به طور خاص ناظر به فهم قرآن، فهم روایات و عمق بخشیدن به آنها است. این هم حجم عظیمی از تراث ما رو تشکیل می ده. که متأسفانه مغفول مانده. و واقعا بهش بی مهری شده. الان هست چاپ هم شده. ولی علم ادبیات مرسوم اینا رو بخش جدی از خودش حساب نمی کنه. می گه اینا ثمره و کاربردهای منه. مثلا شرح و تفسیر کتاب. این در قرآن و روایات هم همینطوره. می گن این کاربردهای ادبیاته که در قرآن پیاده شده و ربطی به قواعد ندارد. می گن به ما ربطی نداره. کجا باید دنبالش بری مثلا علم تفسیر. اونجا هم می گن اینا شبه تفسیره خود تفسیر نیست. مثلا پرداختن به لغات قرآن، پرداختن به اعراب قرآن و جنبه های ادبی. در تفسیر هم این تراث رو جدی نمی گیرند. تنها جایی که یکم این تراث رو جدی می گیرند تو علوم قرآنی. در طول تاریخ علوم قرآنی این تراث رو با آغوش باز پذیرفت.

برهان زرکسی و الاتقان سیوطی. کتاب های مهم علوم قرآنی. بعدا علوم قرآنی ها هم اینا رو گذاشتن کنار به این معنی که اینا ربطی به علوم قرآن نداره. یک سری تراث که برای ما بسیار مهمه. به خاطر اهداف ویژه ی که ما در حوزه از ادبیات دنبالشیم. چون ادبیات زبان دینه. و اصل دین و عمق معارف دین با این زبان به ما رسیده. زبان برای ما یک ابزاره. یه بخش عظیمی از تراث هست که این قواعد رو تو همون مقاصد ما که آیات و روایاته پیاده کرده. این چقدر بدرد ما می خوره! اما الان نه تو ادبیات اونو جزو تراث حساب می کنند، نه تو تفسیر نه تو علوم قرآن.

به خاطر همین مباحث رو به دو بخش تقسیم کردیم. یک بخش مربوط به ادبیات مرسوم و بخش دیگه مربوط به ادبیات قرآنی. جمع این دو بال رسمی، محض و قاعده و کارهای قرآنی، مصداقی و قرآنی است که تراث عظیمی تو اینا داریم.

سلسله های کتاب های متعدد قرآنی مثل معانی القرآن، اعراب القرآن، اعجاز القرآن، مشکل القرآن، نظم القرآن و... که در طول تاریخ بوده. نه اسمی ازش تو ادبیات نه تو تفسیر نه تو علوم قرآنی هست. ما می خواهیم بگیم یک جای ویژه برای کار حوزوی روی این تراث در ادبیات تو سال سوم حوزه هست. لذا **سال سوم رو می گیم ادبیات قرآنی** (سال اول لایه ی کاربردی، سال دوم لایه تعمیقی). به خاطر ویژگی خاص مغنی و ویژگی خاص علم بلاغت.

تاریخ ادبیات رسمی رو به صورت خلاصه در یک جلسه بررسی می کنیم؛
یک جلسه رو هم به ادبیات قرآنی و تاریخ ادبیات قرآنی می پردازیم؛
تو جلسه سوم می شه آثار روش تحصیلی این دو جلسه، نتایج تحصیلی تاریخ ادبیات رسمی و تاریخ ادبیات قرآنی،
که به طور خاص یک تحلیلی از کتاب مغنی به دستتون می آد و یک نگاه متفاوتی به علم بلاغت پیدا می کنید. البته
یک ثمراتی هم روی روش تحصیل سال دوم می گذاره.

رئوس تاریخ ادبیات رسمی و مرسوم؛

واضع علم کیست؟
مکاتب و مدارس علم نحو؛ بصره، کوفه، مصر، اندلس و ...
استاد و شاگردی و ... چه کتاب های و تاثیر و تاثر و ...
سلسله ی افراد و کتب، افراد مختلف چه کتاب هایی داشتند. لغت، صرف، نحو، بلاغت، اصول نحو. غالباً این ۵ تا تو
کتابهای تاریخ ادبیات بررسی می شه.
جمع بندی کتاب های شاخص، افراد شاخص در نحو و ادبیات رو ارائه می دن. کتاب ها و افراد درسی و مکتب ساز.

ما یک دسته کتاب داریم؛ (همین که محل بحث ما است) تاریخ علم نحو، یا صرف یا بلاغت. یه دسته دیگه کتاب
هم هست. تاریخ شعر و شعرای عربیه. هر دوی اینها رو گاهی به اسم تاریخ ادبیات می شناسند. وقتی می گیم تاریخ
ادبیات منظورمون گروه اول هست. تو گروه دوم به شعرای قبل از اسلام و بعد از اسلام و ... می پردازند. در فارسی
هم همینطور شعرایی مثل حافظ و سعدی و ... به ذهن می آد. تو فارسی هم چند قرن قبل که زبان ادبیات رو می
نویسند خبر ندارید. اونیه که مد نظر ما است بهش تاریخ نحو، مکاتب نحو، مدارس نحو و ... می گن. خانم خدیجه
الحديثی، محمد الاسعد، و ... کتاب دارند و قدما هم کتاب دارند. معمولاً به صورت طبقات نحوی اسم گذاری می
کردند. **اخبار النحویین البصریین**، ابو سعید سیرافی متوفی ۳۶۸ هـ. قمری. تقریباً اولین کتاب تاریخ نحو جدی است.
این تقریباً معاصر ابوعلی فارسی و ابن جنی است. دقیق اساتید و شاگردان رو مشخص کرده. کتاب زبیدی، متوفی
۳۷۹ هـ. قمری؛ **طبقات لغویین و نحویین** فی اندلس و مشرق من زمن ابوالاسود دوئلی الی زمن ابی عبدالله رباحی.
با خاطر همین دوتا کتاب از امام علی علیه السلام و ابوالاسود دوئلی تا... سیبویه و کسایی و ابو علی فارسی و
ابن جنی و ... رو دقیقاً با جزئیات می دونیم. تا اینجا مکتب کوفه و بصره و بغداد تا این زمان ها می شه. بعد از
اینها توی مکتب اندلس و مصر و مغرب و شام و کشورهای دیگه به این دقیق مشخص نیست. الان اینکه دقیقاً
استاد زمخشری کی بوده برامون مشخص نیست. استاد رضی کی بوده. اینها مهمه. کتاب **طبقات ادبای ابن انباری** هم
هست. **کتاب بقیة البعات؟ سیوطی** هم هست. کتاب های جدید هم که غالباً از مصر هست با عنوان مکاتب،
مدارس و تاریخ نحو نوشته شده.

فایده ی پرداختن به تاریخ علم چه فایده هایی داره؟

در جلسات تاریخ علم منطق بررسی شده. به اونجا رجوع کنید.

تاریخ علم نحو با تاریخ علمای نحو متفاوت. مکاتب نحوی، کدام مکتب قوی تره، نحو امروز کجا قرار داره. تاریخ مسائل علم نحو هم داریم. مثلاً یک تک مسئله از کی این مسئله به ذهن علما اومد به کجا رسید و ...

باید در سه مرحله به تاریخ علما بپردازیم: **مرحله ی اول تاریخ نقلی، مرحله ی تاریخ تحلیلی، مرحله ی سوم تاریخ کاربردی.**

تاریخ نقلی: همین که نقل کنیم علما کیا بودن. کی زندگی می کردن و چه کتاب های داشتند و ...
تاریخ تحلیل: مثلاً موضوعی رو نقل کردیم. حالا ببینیم تحلیل این چی می شه؟ این چرا اینجوری شده؟ تاریخ رو تحلیل کنیم. و اثرات حکومت و ... بررسی می شه.
تاریخ کاربردی: ثمرات و نتایج روش تحصیلی و تعمیقی و اجتهادی تاریخ چیه؟ تأثیری که الان داره. مثلاً اینکه بخواهیم چنتا از شاخص ترین علما رو انتخاب کنیم کیا هستن؟ نحو موجود رو شناختیم ببینیم که رقبای نحو الان ما کیا هستن؟ رویکردها رو بشناسیم و نحو مطلوب رو بشناسیم. و ...

این مراحل روند بررسی هر تاریخی هست.

اگر بخواهیم یک سیر منطقی داشته باشیم باید قبل از شکل گیری زبان عربی شروع کنیم. زبان به معنی قواعد. زبان عربی بود و قواعد عربی نبود. از یک موقعی شروع به تدوین قواعد کردند. اون زمان رو باید بشناسیم. چه زبان هایی بود. چه لهجه های بود. چه قبایلی بودند. این ها روی تحلیل های بعدی ما اثر داره. مثلاً اینکه بشناسید عربی چطوری شکل گرفت، چطوری رشد کرد، بعد چنتا قبیله شد، بعد چی شد این قبیله ها لهجه هاشون فرق کرد، کلماتشون مختلف شد، تا اونجایی که اسلام ظهور کرد. و تازه بفهمیم قرآن به زبان فصیح اومده یعنی چی؟ اینکه غالباً به لغت قریش اومد در مقابل تمیم یعنی چی؟ همه ی اینها نکاتی توش داره. تا برسه به تدوین ادبیات عرب. همه ی اینها قبل از ادبیات عربیه. بیشتر این کارها رو غربی ها انجام دادن.

کتاب رویکرد زبان شناختی به نحو عربی، سید حسین سیدی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
کتاب تاریخ علم نحو عربی، آقای شوشتری، انتشارات سمت.

کتابی در زمینه ی مستشرقان بوستان کتاب چاپ کرده. **اسلام شناسی و شرق شناسی مستشرقان.** کتاب خوبیه. اسلام رو از زبان مستشرقان تو دنیا می شناسن. در دنیا حرف هایی زدند که برای اسلام مشکلاتی ایجاد کرده. با اغراض منفی وارد می شوند و هویت زدایی می کنند.

جریان مستشرقان در ۱۰۰ تا ۲۰۰ سال گذشته خیلی داغ شده و اولین کشور اسلامی که غربزدگی در اون شکل گرفت کشور مصر بود. البته توی ایران هم بودند و هست. اثر اونها در دنیا پخش شد. افرادی مثل شوقی ضیف، هم متأثر از اونها هستند، هم انگیزه های ضد شیعه در نظراتشون دیده می شه. بنابراین اینکه حضرت علی علیه السلام واضع علم نحو بوده رو رد کرده. افراد دیگری رو هم معرفی کردند و پخش می کنند.

آغاز و تدوین جدی ادبیات عرب:

ادبیات عرب از ابتدا با این تقسیم بندی صرف و نحو و بلاغت و ... نبود بلکه دو بخش داشت، یکی شناخت لغات که تبدیل به معاجم لغت شد (ریشه لغات) و شاخه ی دوم هم نحو (ساختار جمله). صرف و نحو همه رو تو دل نحو می آوردند.

در لغت؛

اولین کتاب لغت رسمی **العین** هست که برای **خلیل بن احمد (استاد سیبویه)** است. با سه واسطه به امام علی علیه السلام می رسه. شاگرد خلیل از یک طرف **سیبویه** و از طرف دیگه **کسائی**. کسائی هم که شروع جدی مکتب کوفه می شه شاگرد خلیل هست و شاگرد کسائی **فراء** است.

سیبویه هم یکی از افراد مهم مکتب بصره هست، اولین کتاب مهم نحوی (**الکتاب**) رو می نویسه. خلیل که استاد سیبویه هست اولین کتاب لغت رو می نویسه. می گن سیبویه الکتاب رو از سوالات و درس هایی که از خلیل گرفته نوشته. البته زحمت های دیگه ای هم کشیده.

کتاب های خوبی در زمینه لغت، شناخت معاجم لغوی، درباره سیر کتاب های لغوی که به اونها ارجاع می دم؛

درآمدی بر لغت شناسی، دفتر حوزه. مقالاتیه. کتاب خوبیه و شمای کلی از علم لغت آورده. (فایلشو دارم). چنتا از اساتید قوی الان روش کار کردن. اصطلاحات مختلفی که در لغت نامه ها اومده رو آورده، سبک های مختلف تبویب رو آورده. سبک های مختلف تبویب مهمه. اینکه برای یک لغت باید کجاها معاجم رو بگردم. معاجم رو دسته بندی کرده مثلا معاجم تغلیبی، معاجم قافیه ای، معاجم الفبایی و ... مثلا معاجم الفبایی مثل العین خلیل. قافیه ای مثل تاج العروس، صحاح الغه و ... معاجم معروف. یک فصل هم داره به عنوان معاجم متون دینی.

کار کردن با العین به راحتی نیست. به خاطر چینش خاصی که ایشون داره. اصلا چرا اسمش العین هست؟ باب اولش عین هست. بعدش هاء، ... یک ترتیب متفاوت داره. در عین هم هر کلمه ی عرب که در فاء الفعلش، عین الفعلش و فاء الفعلش عین دارد رو آورده. پیدا کردن چنین چیزی سخته. واقعا به چی فکر کرده که اینطوری کار کرده؟

بن مایه های قرآنی ادب عربی، محمد حسین ربانی از علمای سبک مشهد، نشر نورمعارف. کتاب های مختلفی داره. گستردگی اطلاعات خیلی خوبی داره. آدرسای خیلی خوبی داده، ایده ی خیلی خوبی تو این کتاب هست. تا حدی دقیقه و تا حدی کاربردی. (توصیه شده). ایشون یک کتاب مستقل هم درباره ی لغت، تاریخ لغت، کلا مباحث مربوط به معاجم و اینها داره.

اینکه چرا خلیل در العین اینطوری مرتب کرده **ریشه در مبنای خیلی مهم قدما** داره. نوع تفکری که خلیل داشته، سیبویه و بعدها ابوعلی فارسی داشته، به طور خاص ابن ج ن ی و ما متاخرین ازش غافلیم. مباحثی دارند درباره ی اشتقاق کبیر، اشتقاق اکبر. صرف اشتقاق صغیره. یعنی در صرف کلماتی که ریشه ی اصلی آنها یکی باشه رو بررسی می کنیم. مثلا ضرب با ضارب و مضروب و اضرب همه تو یک خانواده قرار می گیرند، یکی اسمیه یکی فعله و یعنی حالت کلمات که در سه ریشه مشترکند. در اشتقاق کبیر در دو حرف اصلی با هم مشترکند. و کلی قواعد برای اینها درست کردند. حالا خلیل که در العین کلماتی رو که عین دارند رو اینجوری مرتب کرده به خاطر اینه که تو اشتقاق کبیر و اکبر به دردش بخوره. مباحث مهمی تو کتاب قدما هست مباحث به ظاهر صرفی، به طور خاص تو

خصائص ابن جنّی اینطور چیزا هست. بعد نتیجه گیری هایی می کنه. مثلاً می بینی ابن جنّی یه سری چیزا رو می ذاره کنار یهو یه نتایجی می گیره. چیزایی که شاید ندیده باشید. این ها گفته شد برای این که بگیم این روش ها به خاطر اون مبنای این بزرگان بود که دیگه ادامه پیدا نکرد. به طور خاص از صحاح جوهری (کتاب معروفیه تو لغت) سبک عوض شد (اسمش شد سبک قافیه ای) که در این کتاب و کتابی مثل لسان با حرف آخر شروع می شن. چرا؟ دو تا دلیل اصلی براش گفتن. یکی برای اینکه شعرا برای تمام کردن با لام دنبال این نوع کلمات می گردند! این دلیل فرعی. اما اگر کلماتی که تو یک خانواده رو از آخر بچینی یک جا جمع می شن. همین مختصر برای لغت کافیه.

تو نحو؛

بزرگ ترین نحوی تاریخ شناخته می شه و هم کتابش (الکتاب) قوی ترین کتابه. اما حواستون باشه که خیلی از کمالاتی که به سیبویه نسبت می دیم در واقع کمالات خلیل هست. خلیل یک فرد جامع الاطراف بی نظیریه. فهم عالی زبانی داشته. واضع سه علمه.

اختلافات دو مکتب بصره و کوفه بعد از خلیل خودشو جدی نشون می ده. چطوری؟ یک مناظره ی معروفی دارند. اصلاً چی شد که نحو تو بصره شکل گرفت؟ اصلاً چی می شه مکتب کوفه شکل می گیره؟ توسط کسائی و ... در چه زمانی این دو مکتب داغ شد؟ در زمان خلیل. در زمان امام صادق علیه و امام رضا علیه السلام. در زمان امین و مامون. می شه اینا رو دقیق تر بررسی کرد. بعضی ها با اغراض حکومتی صورت گرفت. **کسائی که موسس مکتب کوفه هست نزدیک هارون رشید بود و استاد امین و مامون و ایرانی الاصل بود و از قراء سبعة هم هست.** اصلاً نحو چه ربطی به حکومت داشته؟ نحو چه اهمیتی داره؟ جنبه های قرآنی نحو مهمه. این کلید ها رو داشته باشید. جلسه ی بعدی اینها رو بیشتر بررسی می کنیم. قدرت در کوفه متمرکز بود، کسائی در کوفه بود و امام کوفیون بود، سیبویه از بصره رفته بود کوفه که با کسائی مناظره کنه. خلیل بر این باور بود که برای آشنایی با زبان باید بزنی به دل بیابان و با قبایلی اصیلی که فصاحت خودشو حفظ کرده آشنا بشی. این راه رو سیبویه ادامه می ده. کسائی هم مثلاً این کار رو انجام می ده. تاریخ ادبیات ها معمولاً از سمت بصریون نوشته شده. یک مقدار غرض ورزی ها هم هست. در این که سیبویه قوی تر بوده از کسائی شکی نیست. در موضوعی نظر این دو متفاوت می شه و می رن سراغ اعراب بادیه نشین به عنوان حجت. امین به اینها پول می ده که موافق کسائی نظر بدن و سیبویه برمی گرده و افسرده می شه و می گن که به خاطر همین جوون مرگ می شه! اخفش وسط راه سیبویه رو می بینه. (اخفش اوسط بصری بوده و شاگرد خلیل). خلاصه می ره انتقام بگیره که خیلی خوب تحویلش می گیرن و حتی دختر کسائی رو می گیره و ...

مکتب کوفه کوچیکه. اصلش همون کسائیه. کلاً ده پانزده نفر بیشتر نیستند. کسائی استاد فراء هست. (جلسه بیان می شه: هم کسائی و هم فراء یک کتاب معانی القرآن دارند. این ها چه نسبتی با هم دارند. نسبتشون با کتاب معانی القرآن اخفش چیه؟ ربطش به سیبویه چیه؟ این معانی القرآن ها چه تاثیری تو تفسیر گذاشته؟ اون تفاسیر هم سلسله وار اومده تو تفاسیر امروز اثر گذاشته متوجه اهمیت اینها از نظر هدف حوزوی ما می شید). بعد از فراء ابن قادم، بعد ثعلب (تقریباً آخرین نفر جدی در مکتب کوفه، متوفی ۲۹۱ ه.ق). این وسط ابن سکیت هم هست، لغوی معروف شیعی که در راه عشق امیرالمومنین علیه السلام جونش رو از دست می ده. در دربار اونها بوده ولی

مکتب بصره از همون امام علی علیه السلام شروع می شه. (این خودش بحث های خودش رو داره) تا خلیل و سیبویه. اخفش شاگرد سیبویه. با یک واسطه می رسه با مازنی. بعد مازنی می رسه به مبرد (۳۱۹ ه.ق) (فقط اصلی ها مطرح شدند. هر کدام استادان و شاگردانی داشتند). بصره می رسه به مبرد، کوفه می رسه به ثعلب. شاگردان این دو تا می شن مکتب بغداد. بغداد از نظر شاگرد و استاد ترکیبی از بصره و کوفه هست.

ابوعبیده معمر بن مثنی هم تو مکتب بصره متوفی ۲۰۹ ه.ق هم هست که خارج از این سلسله هست. چون شاگرد کسی دیگه بوده. اینجا نکته ای داره.

اینجا بحث رو نگه می داریم. آیا اینها مکتب هستند؟ چون هم نظرات بسیار زیاده و هم نظر دادن درباره اش سخته. در قدم اول باید ببینیم مکتب یعنی چی؟ خیلی ها معتقدند که مکتب یک تعریف عمیقی داره که این فقط در کل ادبیات عربیه.

اگر بخواهیم مکتب رو رقیق تر معنی کنیم واقعا می شه گفت بصره و کوفه دوتا هستند. به خاطر همین بعضیا اینها رو مدارس نحوی معرفی می کنند. **اینجا دوتا هستند به خاطر شیوه ی استنباطشون.** اینکه درباره ی یک موضوع چطور نظر می دن. معمولا اینطوریه که **بصريون تعلیلی نظر می دن و کوفه به استعمالات به خصوص به استعمالات شاذ توجه داشته** و نگاه نکرده کی استعمال کرده. و مثل سیبویه خیلی دنبال است. این به عنوان نقطه ی ضعف آنها است. کوفه زمانیه که از عرب حجت جدا شده. با این نگاه اگه بخواهیم هر کدومو باورشون کنیم یک نتایجی به دنبال داره. اینا باید ریز بررسی بشه.

اتفاقا در الکتاب هم استعمالات زیاده. اینطوری نیست که استعمالات کم باشه اتفاقا یک جاییه که استعمالات توش زیاده. می گن به شاعری که معلوم نیست کیه خیلی می شه تو نحو استدلال کرد، باید حجت باشند الا اینکه سیبویه در الکتاب شعرش رو به عنوان سند آورده باشه.

غالبا بصره و کوفه رو مکتب حساب می کنند از اینجا به بعد دیگه اتفاق نظر نیست. بعدش می شه بغداد، اندلس، مصر، شام، مغرب و بعضیا گفتن خراسان (آقای ربانی اینو آورده). حالا اینا باید بررسی بشه.

آنچه مهمه اینه که افراد خیلی مهمی در بغداد قرار می گیرند. اینا باید مقارن با حکومت ها بررسی بشه. همه ی این مکتب ها از میان رفت و در یکی دو قرن اخیر مصر فقط به عنوان محور جهان عرب (نه شیعه) باقی ماند. این ها گفته شد که بگیم به یک **قطب ادبی مطلوب تو حوزه ی علمیه ی شیعه** نیاز داریم.

در مکتب بغداد افراد مختلفی هستند. به طور خاص زجاج که شاگرد مستقیم مبرد هست (متوفی ۳۱۱ ه.ق) ابن درستیویه شاگرد مبرد و ثعلب هست. ابن کیسان شاگرد مبرد و ثعلب. (اینها طبقه ی اول هستند).

زمانی (۳۸۴ ه.ق)، زجاجی (۳۳۹ ه.ق)، **ابوعلی فارسی** (۳۷۳ ه.ق) و سیرافی (۳۶۸ ه.ق) طبقه ی دوم مکتب بغداد هستند که **اغلب شاگردان زجاج و مبرمان هستند.** ابوعلی فارسی تو اینها از همه مهمتره.

در طبقه ی بعدی فرد مهمی که هست **ابن جنیه که شاگرد ابوعلی فارسیه.** این دو نفر مهمند نه به خاطر شیعه بودنشون بلکه به خاطر کارهایی است که کردن. **خصائص ابن جنی** کتاب خاصیه که هم شیعه و هم سنی می گن. نه می شه گفت صرفه، نه می شه گفت نحوه، نه می شه گفت بلاغه، هم می شه گفت همه ی این ها است هم می شه گفت فلسفه ی لغته همه چیه. یک کتاب عام زبان شناسیه. این نشون می ده که باید روی این شخص تمرکز ویژه ای داشت. خود ابن جنی که این همه توجه بهش هست می گه که ارادت ویژه ی من به ابوعلی فارسیه. ابوعلی فارسی کتاب های خیلی مهم داره. یکیش **الحجه علی القرائات** هست. مربوط به قرائات قرآنه و اختلافاتی دارند. می آد قرائات رو از نظر صرفی و نحوی توجیه می کنه. اصلا سلسله ی توجیه ادبی قرائات خودش مسیر رشد ادبیات عرب شده.

تو بغداد فضایی شکل گرفته که برای ما در فقه و اصول و ... اهمیت داره. به طور خاص **شیخ مفید** و شاگردش **شیخ طوسی**، **سید رضی و سید مرتضی.** سید رضی نهج البلاغه رو داره. **استاد اینها تو علوم شیعی شیخ مفیده و تو نحو ابوعلی فارسی.** این ها هم درس ابن جنی در نحو هستند. این در تاریخ بلاغت این برای ما مهم می شه. اینجا یکی

از جاهای تولد فنی علم بلاغته. از اینجا بغداد یا ادامه نداره یا به ما نرسیده. چون سیرافی و ... متوفای همین دوره اند.

کتاب بعدی ۵۷۷ ه.ق هست. حدود ۲۰۰ سال فاصله شده. رونق بغداد کم شد. خیلی چیزها اینطوری گم می شه. دیگه سلسله ی استاد و شاگردی قطع شده و تیکه تیکه می شه و اتصال به قبلی معلوم نیست.

چرا این ها در علم بلاغت برای ما مهمه؟ واضع جدی علم بلاغت **عبدالقاهر جرجانیه**. متوفای ۴۷۱ ه.ق هست. استادش خیلی معلوم نیست. ولی در بعضی نقل ها هست، خواهر زاده ی ابوعلی فارسی، که کتاب ابوعلی فارسی رو درس گرفته از بغداد می آد ایران کتاب ابوعلی فارسی رو به جرجانی درس می ده.

سید رضی نهج البلاغه می نویسه، سید مرتضی در امالی مرتضی دغدغه های ادبی و لغوی و بلاغی داره، عبدالقاهر اسرار البلاغه و دلائل الاعجاز رو می نویسه. اصلا چی شد که سید رضی اسم کتابش رو گذاشت نهج البلاغه؟ تا اون موقع که بلاغت شکل نگرفته، انگیزه چی بوده؟

تاریخ بلاغت رسمی تنگ، لاغر و مبهمه. جلسه بعدی بیان می شه که کجا بلاغت رشد کرده. چندتا کتاب تو تاریخ بلاغت هست. چی شد علم بلاغت از ۴۰ نحو تاسیس شد اما بلاغت در ۴۰۰ تاسیس شد؟

الکتاب رو که بررسی می کنی کتاب فقط نحوی نیست. الکتاب هم صرفه هم نحوه هم بلاغته. حالا صرف از کی تاسیس شد؟ اختلافه. واقعش اینه که اصلا صرف رو مستقل نمی دونستند و جزئی از علم نحو می دونستند. تا شرح رضی و حتی تا الان هست. الفیه ی ابن مالک آخرش صرفه.

بعضیا اومدن اون قسمت از نحو که مربوط به اشتقاق و ... بوده رو جدا کردند. ابوعثمان مازنی ۲۴۷ ه.ق استاد مبرد در سلسله ی بصریون هست. کتاب **التصریف** رو داره که شرح های زیادی خورد. ابن جنی المنصف شرح التصریف مازنی رو می نویسه. پس صرف هم مثل بلاغت دیرتر مستقل شد. **این بر می گرده به تلقی خلیل و سیبویه نسبت به علمی کردن زبان چی بود**. همون مسیری که عرض شد، تک تک لغات با مسائل کلی. در خصائص کلی هم همه چیز هست. تو الکتاب به اصطلاح امروز نحوه ولی تو الخصائص بیشتر صرف و اشتقاقه. **اینکه چرا این ها جدا شد مسئله ی ما است**. تاریخ صرف و بلاغت به صورت مستقل خیلی که بر خلاف نحو.

کتاب های مستقل صرفی؛

التصریف ابوعثمان مازنی، تصریف ملوکی، المنصف،

بعدش؛ ابن حاجب شافیه، شافیه محل شرح و حاشیه می شه. حدود ۵۰ تا شرح و حاشیه نوشتیم. اصلی ترینش شرح مرحوم رضیه (۶۸۶ ه.ق)، شرح نظام (درسی است و روان)، شرح جار بردی، شرح کمال، شرح نقره کار. غالب اینها از بزرگان شیعه و ایرانی اند.

مَمْتَع فی التصریف، ابن عصفور (محب اهل بیت)، ایجاز التصریف ابن مالک (۶۷۲ ه.ق)، المبدأ فی التصریف، ابوحیان اندلسی (۷۴۵ ه.ق). شرح تصریف تفتازانی (داخل جامع المقدمات)، خودِ تصریف برای زنجانی است. صرف میر برای میر سید شریف جرجانیه.

در بلاغت؛

کتاب های مستقل در بلاغت خیلی کمه. حتی از صرف هم کمتره. معرفه که از عبدالقاهر جرجانی شروع. اما بعد از اون از مفتاح العلوم سکاکی. بعد تلخیص خطیب قزوینی. بعدش شروح تلخیص. بعضی از کتب دیگه رو هم تو تاریخ بلاغت میارن. بعضی کتابهای بدیع و اعجاز القرآن.

یک کتاب شوقی ضیف تو بلاغت داره. **تاریخ و تطور علوم بلاغت**. در این کتاب حدود ۱۲ تا کتاب رو بررسی کرده که چنتاش مستقل بلاغت نیست. این کتاب مفصله و فکری پشتش هست. اما چیزی که فشرده و خوب آورده باشه

مقدمه کتاب **معناشناسی بلاغی قرآن، استاد عشایری**، چاپ جامعه الزهراء. ص ۵۳ تا ۶۳. دو دسته کرده. پیش از عبدالقاهر و بعد از عبدالقاهر. پیش از عبدالقاهر ایشون از امام مرزبانی (متوفی ۳۸۴ ه.ق) اسم برده که کتاب المفصل فی الفصاحه و الایجاز، سید رضی رو اسم برده (متوفی ۴۰۴ ه.ق) که کتاب های مجازات نبویه و کتاب تلخیص البیان فی مجازات القرآن، و ... یکی دو نفر رو اسم برده تا رسیده به عبدالقاهر. بعد از عبدالقاهر زمخشری رو اسم برده، کتاب مستقل بلاغی نداره، همون مفصل زمخشری که نحو هست رو اسم برده، به خاطر اینکه زمخشری دغدغه ی معنایی داشته اینو آورده ولی به صورت رسمی بلاغت نیست. یا به اعتبار اساس البلاغه ی ایشون که در لغته یا کشف که تفسیره. اینها علم بلاغت نیست ولی، اما تو اینها علم بلاغت هم پیدا می شود! بعد زمخشری، فخر رازی و بعدش سکاکی و ابن میثم بحرانی به اعتبار اون شرحی که نهج البلاغه داره آورده، ابن اثیر رو آورده. ابن اثیر بر عبدالقاهر و زمخشری نقد کرده. بعد ابن ابی الحدید جوابشو داده. نفر بعدی خطیب قزوینی که مفتاح العلوم سکاکی رو تلخیص می کنه.

محور اصلی کتاب های بلاغی اینه:

عبدالقاهر جرجانی، مفتاح العلوم سکاکی، خطیب قزوینی که مفتاح العلوم رو تلخیص می کنه، بعد شرح تفتازانی بر تلخیص. که می شه مختصر و مطول. بعدشم حواشی مختصر و مطول.

اون فکری که پشت کتاب شوقی ضیفه چیه؟ به عبارتی اینها غرب زدگانه مصر هستن. در مقاله ی **بلاغت موجود تا بلاغت مطلوب** این قضیه توضیح داده شد. در این کتاب به شدت به سکاکی، خطیب، تفتازانی، زمخشری و ... حمله شده و عبدالقاهر رو تحسین کردند. شبیه همین حرف رو تو نحو هم می زنند. نحو تیسیری (ساده سازی) تو حوزه هم بعضیا همین حرفا رو می زنن.

اینکه عرض شد خیلی از شیعه و ایرانی بودند رو آقای ربانی تو کتابش آورده. اینها اگه جمع بشه (روایاتی داریم که پرچم ولایت از اعراب گرفته شد و به دست ایرانیان سپرده می شه) تاکید بر اون می شه و اینکه می گن شیعه کاری نکرده و

کتاب هایی که ما باهاش درگیریم چه نسبتی با هم دارند؟ یک جمع بندی ارائه خواهیم کرد:

کتابی هست **الوسیط فی تاریخ النحو العربی**، محمد الاسعد از کشور عربستان. ترجمشم هست. ایشون نحو رو در بصره و کوفه رو جدا بررسی کرده و اسم و کتابشون رو آورده. بعد بغداد و اندلس و مصر و شام. فصل آخر این کتاب شاهکارهای نحو هست. چنتا کتاب رو به عنوان جمع بندی نهایی شمرد. الکتاب سیبویه، المفصل زمخشری، شرح کافیه و شافیه ی رضی، هومع الهوامع سیوطی، الفیه ی ابن مالک. شرح پسر ابن مالک بر الفیه. شرح ابن عقیل بر الفیه. مغنی ابن هشام رو آورده. شرح سیوطی بر الفیه رو نیاورده. شرح اشمونی بر الفیه و حاشیه صبان رو آورده.

ایشون کیا رو نیاورد؟

از الکتاب سیبویه پرید به زمخشری. این وسط افراد خیلی مهم با کتاب های تاثیر گذاری هستن. همین الخصائص ابن جنی، کتاب های ابوعلی فارسی، اصلا اینا شاخصند. یک کتاب آقای فاضل سامرائی داره، ابن جنی نحوی، نشر دار عمار. برای اردن. ایشون به ابعاد مختلف فعالیت ابن جنی پرداخته. حالا که سامرائی دغدغه ی معنایی داره چرا به ابن جنی پرداخته؟

سبک هایی که به فهم معنای قرآن آسیب می زنه: یکیش همین سبک معنایی آقای سامراییه. یکیش نحو تیسیریه، آقای آذرتاش آذرنوش و شوقی ضیف مصری و ... یکیش نحو غربیه. یکی دیگه نحو تحلیلیه. چند تا کتاب رو محور می کنند که دغدغه های دیگه ای دارند.

آقای سامراییه نفر اصلی نحو معناییه هر چند مشکلاتی داره. برای چی رفته سراغ ابن جنّی. یه خلاصه از افکار نحوی و ادبی ابن جنّی آورده. مثلاً نگاه ابن جنّی به اصول نحو چی بوده؟ نگاهش به عامل و معمول چی بوده؟ نگاهش به نقل و تحلیل و اینها چی بوده؟ و ...

کتاب دیگه هم بر مبنای کتاب های ابوعلی فارسی. **اصول النحویه و الصرفیه. دکتر محمد عبدالله قاسم** که کتاب الحجه ابوعلی فارسی رو محور قرار داده. یک تاریخی از زندگیش می گه، بعد نظراتشو بیان می کنه.

یک سلسله ی مهم استاد شاگردی داریم.
یک نقل هست که عبدالقاهر جرجانی استاد زمخشری بوده. (زیاد جدی نیست)
از این به بعد جدیه؛

زمخشری (متوفی ۵۳۸ ه.ق) استاد ابن حاجب بوده (اندلس، ۶۴۶ ه.ق)، ابن حاجب استاد ابن مالک (۶۷۲ ه.ق) بوده، بهاء الدین نحاس، ابو حیان (۷۴۵ ه.ق)، ابو حیان استاد هم ابن عقیل (۷۶۹ ه.ق)، هم تقی الدین سبکی (۷۵۶ ه.ق)، هم ابن ام قاسم مرادی (کتاب جندانی)؛ تقی الدین سبکی استاد ابن هشام انصاری بوده.

عبدالقاهر در بلاغت، زمخشری در تفسیر و لغت، رضی در صرف، ابن مالک الفیه رو داره، تفسیر ابوحیان مهمه که تفسیر ادبیه، ابن ام قاسم هم کتاب جندانی، ابن هشام که مغنی رو داره.
رضی هم طبقه ی ابن مالک، ابن حاجب قبل این ها است که قبلش زمخشری بود. طبقه ی بعد از ابن حاجب ابن مالک و رضیه. الفیه پنج تا شرح اصلی داره. بهجه المرضیه شرح سیوطی بر الفیه ی ابن مالک. شرح ابن عقیل بر الفیه. شرح اشمونی بر الفیه. اوضح المسالک ابن هشام. نحو الوافی شرح مستقیم نیست ولی ناظر به الفیه هست. اوضح المسالک و شذور الذهب و ... ابن هشام خیلی مهم نیست. **مغنی ابن هشام** یک چیز دیگه است.
شرح اشمونی خیلی موضوعی نداره. حاشیه صبان هست که شرح اشمونی رو مهم کرده. **حاشیه ی صبان** کتاب ویژه است که جنبه ی تحلیلی اش خیلی قویه. تا جایگاه ادبیات قرآنی مشخص نشه جایگاه مغنی و علم بلاغت مشخص نمی شه. شرح ابن عقیل هم یک حاشیه داره به نام حاشیه ی خضری داره (۱۲۸۷ ه.ق). کتاب اصلی جدی سیوطی **هومع الهوامع سیوطی** هست. توش اقوال و شواهد مختلف رو جمع کرده. حالت دایره المعارف و جمع بندی خوبی داره. اوضح المسالک ابن هشام کتاب ویژه ای نیست ولی ازهری شرحش می کنه که اونم مهم نیست ولی یاسین حمصی حاشیه می زنه که اون مهمه.

کتاب ویژه تو نحو: الکتاب، الخصائص، مفصل زمخشری، شرح شافیه و کافیه (رضی دغدغه های معنایی مهمه داشته)، مغنی ابن هشام (واقعاً متفاوت، نگاه دیگه ای به نحو، باید در بستر تاریخ ادبیات قرآنی مغنی رو بفهمید)، هومع الهوامع سیوطی، حاشیه صبان بر اشمونی، نحو الوافی عباس حسن.

علمای مختلف بین قرن دو تا ۹ کتاب های زیادی درباره ی ادبیات قرآنی با موضوعات قریب القرآن، معانی القرآن، اعراب القرآن، مشکل القرآن، متشابه القرآن، اعجاز القرآن، نظم القرآن، که بعد از قرن ۹ دیگه کمتر بهش توجه شده. علمای مختلف توی این موضوعات کتاب نوشتند. یک سلسله هم درباره ی ابواب مختلف ادبی قرآن داریم.

زبان عربی رو می خونیم که روی قرآن پیاده کنیم.

یکی میاد می گه این یک کار مصداق یابیه. از بین همین پیاده سازی روی آیات قرآن قواعد عربی پیدا شد که بعضا تبدیل به کتاب شد. اصطیاد قواعد. خیلی از قواعد تو دل همین آیات هست. خود پیاده کردن قواعد روی مصداق هم قواعدی داره. قواعد مصداق یابی. این که شما لغت و صرف و نحو و بلاغت خوندی. حالا باید همه ی دانسته هات یک جا جمع بشه. به یک استظهار از این آیه برسی. بفهمی این آیه چی می خواد بگه. استناد بدی به خداوند.

تاریخ ادبیات قرآنی؛

منظور ما از قرآنی چیه؟ یک دسته ای عظیم از تراث هست، که تراث ادبیات عربیه و لازمه تو تحصیل ادبیات رو اینا کار بشه، تو توصیه های روش تحصیلی اینا بیاد ولی اصلا اینا رو نمی شناسیم، تو این قرون اخیر یک بی مهری نسبت به این ها شکل گرفته. اینها در واقع ادبیات عرب هست، که مصداقا روی آیات قرآن پیاده شده باشه، از زوایای مختلف لغوی، صرفی، نحوی، بلاغی که تشکیل سلسله کتاب هایی رو می دهد. مثلا قریب القرآن ها تو سلسله ی کار لغته، اعراب القرآن ها و معانی القرآن ها تو سلسله کار صرفی و نحویه، نظم القرآن و اعجاز القرآن تو سلسله ی بلاغته. به طور رسمی مثلا گفته می شه از تراث بلاغت اعجاز القرآن ها است اگه هم بشه اشاره ای می شه. اگه بگن می گن کجاست مثلا تو تفسیره. بعد می ری تو تفسیر می بینی تو تاریخ تفسیر بهشون اشاره کردن به اینکه اینها شبه تفسیره تفسیر نیست. تو علوم قرآنی می گن اینا شبه علوم قرآنیه خود علوم قرآنی نیست. تو ادبیات می گن این شبه ادبیات نیست. **چون یک هویت بین رشته ایه داره.** بین ادبیات و تفسیر و علوم قرآنی. تو ادبیات از این نظر که قواعد ادبیات رو در قرآن پیاده می کنه، تو تفسیره برای اینکه برای فهم ادبی قرآن ادبیات مقدمه اش هست، تو علوم قرآنیه از این نظر که این ها هر کدوم از یک جنبه ربط به علوم مرتبط با قرآن دارند. اما به طور رسمی تو هیچ کدوم از این سه تا علم بررسی نمی شه.

می خویم بگویم که در ده قرن اول به این شکل نبوده. اتفاقا اصل مباحث هر سه تا علم این مسائل بوده. توضیح خواهیم داد که چطوری این دسته از تراث اصل در این سه تا علم بوده. بعد چطور اونها مستقل شدند و اینها چطور فراموش شدند. یک بصیرتی به وجود می آد و یک توصیه ی تحصیلی که الان باید چیکار کنیم.

باید برگردیم ببینیم چطوری نگاه تاریخی درستی به تاریخ ادبیات عرب داشته باشیم، اون نوع نگاه و ورود به شدت ناقصه. نوع ورود قواعد نبود و قواعد درست شد. قواعد درست شده تا از اشتباه در قول جلوگیری کنه. اینکه از امیر المومنین علیه السلام شروع شده و رسید به خلیل و شروع مکاتب و خورده مکاتب و این اشکالی داشت. علم صرف یه سلسله مشخص قوی نداشت، به طور خاص بلاغت. اصلا تاریخ به هم ریخته ای داره. یهو می رسه به سکاکی و بعد قشنگ ادامه پیدا می کنه. اصلا چی شد درست ؟

حالا نوع ورود صحیح چیه؟ باید گفت که خود قرآن و کار روی قرآن در ابعاد مختلف دلیل اصلی شکل گیری این سه تا علمه. علم ادبیات، علم تفسیر و علوم قرآن. تا خوب جایگاه قرآن و نوع مواجهه ای که مسلمانان با قرآن داشتند (متاثر از پیامبر و شیعیان از ائمه علیهما السلام) برای شما ترسیم نشده می دونید که علم ادبیات از دل کارهای قرآنی شکل گرفت. تفسیر و علوم قرآنی هم همینطور. این دو علم از اسمشون مشخصه. اما چطور ادبیات از این شکل گرفت؟

کلید اینجا است که اصلا قواعد در هر زبانی چرا شکل می گیره؟

مثلا تو انگلیسی یا فارسی چه موقع قواعد زبانی ایجاد شد و چرا؟ تو زبان های دیگه. هر کدام کی و چرا؟ که به اینجا برسیم. تو زبان عربی یه ویژگی خاص وجود داشت که توی هیچ کدوم از اونها نبود. **اونم به طور خاص قرآن و دغدغه های فهم و انتقال صحیح معانی قرآنی بوده.** یک دلیل عام هم وجود داشته که اون هم جلوگیری از خطای در زبان هست که در همه ی زبان ها مشترکه. تو زبان های دیگه تغییر زبان طی چند قرن بسیار زیاده به طوری که درک متون قدیمی خیلی دشواره ولی در زبان عربی مردم ارتباط نزدیک تری با متون قدیمی دارند و این به خاطر وجود قرآنه. در حقیقت تقریر صحیح از ادبیات عرب و به تناسبش تاریخ ادبیات عرب شروعش از قرآنه.

سه تا عامل عوامل اصلی تولد علوم ادبی (لغت، صرف، نحو، بلاغت):

عامل اول: جلوگیری از لحن و خطا در زبان
عامل دوم: فهم زبان قرآن، پیامبر ص دستور داد به فهم قرآن، همه به این سمت رو کردند. قرآن ترکیب هایی داشت.
عامل سوم: قرائت های مختلف و قراء مختلف شکل گرفتند. که متفاوت می خواندند. لازم شد که برای قرائت و کلمات احتجاج بر قرائت شکل بگیره.

اگر دقت کنید روح هر سه تاش به قرآن بر می گرده. حتی عامل اول. عامل اول قبل از اسلام هم وجود داشت، عرب ها به ادبیات اهمیت می دادند ولی تا اون موقع دنبال تدوین قواعد نرفتند. تا قبل از اسلام که در زمینه ی قواعد هیچ کتابی نیست. چی شد که بعد از حضرت علی علیه السلام کتب ادبی نوشته شد؟
اگر به طور واقعی بریم داخل تاریخ و همه ی آثار رو بررسی کنیم می بینیم آثاری مثل معانی القرآن و اعراب القرآن از همون اول شکل گرفته برای دسته ی دوم، یه سری کتاب ها هم برای جلوگیری از لحن و خطا هم نوشته شد، کتاب هایی هم نوشته شد که بیان می کرد که کدام قرائات بهتره، تبدیل شد به دسته کتاب های نقل قرائات قرآن و احتجاج ادبی قرائات و بررسی و استدلال قرائات. این سه دسته از همون اول شکل گرفت. هنوز صرف و نحوی وجود نداره.

از دیدگاه استاد بغدادی: کسی نگفتن این ها (سه دسته تراث ذکر شده) جزو تراث ادبیات عربیه. همه که اومدن تراث ادبیات عرب رو بشمرن دوباره چی رو شمردن؟ همون صرف و نحو و لغت و بلاغت مرسوم رو. ولی بنده عرض می کنم این ها هم جزو تراثه. دو دسته تراث داریم، تراث رسمی، مرسوم، محض (ادبیات محض، ادبیات قاعده ای) و یک دسته اینگونه تراث که همه بر محور قرآنه یا با انگیزه ی قرآنی. که سلسله هاشو می خواهیم بگیم.

سلسله ی موثر در لحن و جلوگیری از خطا در زبان عرب:

تأثیر قرآن در پیدایش و پیشرفت علوم ادبی، میرجلیلی، نشر بوستان کتاب (کتاب خوبیه)؛

دغدغه ی این کتاب اینه که قرآن اون محور اصلی شکل گیری زبان عربیه. خیلی خوب توضیح داده و زحمت کشیده ولی نیومده بگه که خود ادبا هم همین ها رو جزء آثار ادبی می دونستن. یعنی خود سیوییه، خود فراء، کسایی،

اخفش و ... اونها کتاب های اعراب القرآن، اعجاز القرآن و ... رو جزو آثار ادبی خودشون می دونستن ولی الان آثار ادبی رو چیزهایی جدای از این کتابا به حساب می آریم. اولین کتابی که درباره ی لحن به کار برده، ما **تلحن فیہ العوام، برای کسائی، ابو عبیده، ابن سکیت، مازنی و سجستانی** کتاب دارند، که ناظر به عوام می نویسند. که جنبه های صرفی و نحوی و ... دارند. به چه انگیزه ای نوشته می شد از طرف حکومت، صیانت از زبان، صیانت از زبانی که قرآن رو درست بفهمند.

سلسه ی کتاب های معانی القرآن و اعراب القرآن؛

دوباره همون افراد اعراب القرآن و معانی القرآن دارند.

سلسله سوم کتاب های قرائته؛

قرائت های مختلف بعد از پیامبر ص شکل گرفت. این که چی شد قرائات مختلف شکل گرفت داستان خودش رو داره. کتاب **تاریخ قرائات قرآن کریم**، عبدالهادی فضلی، ترجمه نشر اسوه.

عرض شد که چی شد حکومت ها با چه انگیزه هایی به علماء ادبیات علاقه مند شدند؟ هر جامعه فرهنگی داره. حاکمان اون جامعه باید چهره ای مقبولی داشته باشند یا جلوه بدهند یا نبض افکار عمومی رو در دست داشته باشند. الان جامعه ی غرب این حالت رو پیدا کرده علوم انسانی ذهن مردم رو هدایت می کنه. در جامعه ی ما هم علما و یه عده ای از دانشگاهیان و ... مرجع فکری جامعه هستند. اون موقع شاعران و بعد آنکه اسلام آمد طبقه قراء، حفاظ، کتاب و کسائی که واسطه بین پیامبر ص و مردم بودند و مردم هم ازشون حرف شنوی داشتند و موثر در جامعه بودند. حکام اون موقع برای اینکه خودشونو آگاه ترین افراد نشون بدن یا بگن آگاه ترین ها به قرآن و اسلام پیش ما هستند، به کاتبان و قراء (قرآن شناسان) توجه ویژه داشتند تا بتونند افکار عمومی رو هدایت کنند. مهمترین هاشون قاریان (کسائی که می فهمیدند و قرائت می کردند). در این بین عباسیان به فضایی نیاز دارند تا چهره ی خوب و مذهبی از خودشون نشون بدن. لذا نیاز داشتند که فنون خطابه یاد بگیرند و نشون بدن که پیش اینا دارند دین رو یاد می گیرند. پس لازمه افرادی مثل کسائی پیششون باشه و چه بهتر اگر نحله ای داشته باشند. و یک نظر رسمی داشته باشند. عباسیان به واسطه ی کسائی همچین پایگاهی پیدا کردند.

یک راه اثبات قرائت صحیح رسیدن سند به پیامبر ص بود. این ها در دهه های اول شکل گرفت. بعدها به سمت این کشیده شد که بگن مهمتر از سلسله ی سند همین ادله ی ادبیه هست. از سمت دیگه عده ای گفتند ۷ تا یا ۱۰ تا یا ۱۴ قرائت رو بپذیریم. گفتن این ها رو به عنوان قرائات موازی با هم که همش هم صحیحه بپذیریم. اسم این ها رو گذاشتن قرائات متواتر (که سندش مشکلی نداره) و توجیه کردند که با وجود اختلافات همشون وجه ادبی داره. همه ی این ها می شه سلسله ی توجیه قرائات قرآن که سلسله ی عظیمیه. بار ادبی این کتاب ها چقدره؟ همش ادبیاته.

کتابی هست به اسم **درآمدی بر تاریخ علوم قرآنی، محمدتقی دیاری بیدگلی، چاپ دانشگاه قم**. رجوع بهش راحت. علوم قرآنی داریم، خود این علم یک تاریخی داره، یعنی چه کسائی تو علوم قرآنی کتاب نوشته اند؟ ایشون اینها رو از قرن اول توضیح داده. اول موضوع موضوع جدا کرده بعد قرن قرن جدا کرده. سلسله ی فضائل القرآن، اسباب نزول، ناسخ و منسوخ و ... بعدها یه عده همه ی اینها رو جمع کردند و اسمشو گذاشتن علوم قرآن.

ادعای ما اینه: قبل از این اینها رو ادبیات می دونستند. نه این که قاعده ها رو می نوشتند بعد تبرکا می اومدن رو قرآن کار می کردند. نه. اصلا قواعد از کار روی قرآن به دست اومده.

ص ۶۳ کتاب: مرحله ی دهم هنگامی که گروهی از مردم تمام فرصت خود را به قرائت اختصاص داده و به ضبط قرائت اهتمام ورزیدند تا این که در نظر مردم به عنوان قاریانی برجسته و مورد پذیرش قرار گرفته، در میان اینان قراء سبعة ی معروف نیز دیده می شود. نافع ابن ابی نعیم لیثی (متوفی ۱۶۹ ه.ق) قاری مدینه، عبدالله بن کثیر دارمی (۱۲۰ ه.ق) ... یکی از این ها کسائی هست که قاری کوفه بوده. به کسائی به عنوان یک قاری بزرگ نگاه نکرده بودید که کلی ابعاد سیاسی حاکمیت برایش قائله. ابوعمر بن علا بصری (۱۵۴ ه.ق) یکی از قراء سبعة، قاری بصره هست که استاد خلیله. مبرد کتاب داره به اسم الاحتجاج فی القرائات، تا اینکه می آد جلو ... تا می رسه به ابوعلی فارسی. مهمترین کتاب صرفی نحوی ابوعلی فارسی الحجه (فی القرائات السبع یا فی علل القرائات السبع یا للقراء السبع)؛ یکی اومده بر اساس همین کتاب الحجه مبانی صرفی و نحوی، اصول صرفی و نحوی ابوعلی فارسی رو توضیح داده. به نظر می رسه ربطی به ادبیات نداره. اتفاقا مهمترین حرف های صرفی و نحوی رو می شه اینطور جاها پیدا کرد. هم قواعد ادبی توشه (تولید قاعده و تولید علم صرف و نحو)، هم تطبیقات و مصداق یابی توشه، شیوه تطبیقات و مصداق یابی، شیوه ی استدلال صرفی و نحوی.

توضیح سلسله ی معانی القرآن ها و اعراب القرآن ها؛

دغدغه ی این سلسله اینه که با استفاده از قواعد ادبیات بیان به فهم صحیحی از قرآن برسن و تبیین کنند مراد از قرآن اینه یا اگر کسی دیگه جور دیگه بگه اون غلطه، یعنی با ادله ادبی (صرفی و نحوی)، جمله رو باید دقیق تر بیان کرد؛ هنوز صرف و نحو مستقل و جدایی نیست که بگیم طبق اون دارن تطبیق می دن. اصلا تو دل معانی القرآن و اعراب القرآن نوشتن آروم آروم قواعد ساخته شد و تولید شد، از متن قرآن. خیلی وقت ها قرآن رو با شعر تفسیر می کردند. یعنی می گفتند آیه به قرینه ی یک شعری اینو می خواد برسونه. دو منبع اساسی عرب داشت، یکی شعر و یکی قرآن. یک باید باشه بتونه بین ایندو جمع بندی خوبی بکنه. شعر مباحث ویژه ای داره، قرآن مباحث ویژه ای داره. این دو منبع (استعمالات عمومی و استعمالات ویژه ی قرآنی) رو چطوری جمع کنه تا به یک قاعده ی نحوی برسه؟ خیلی جای پرداختن داره...

تا بحث اختلافات پیش میاد الانصاف فی مسائل خلاف (۵۷۷ ه.ق) می آد وسط. الانصاف کتاب خوبیه ولی نباید انقدر بزرگ بشه که از کتاب هایی مثل معانی القرآن ها و اعراب القرآن ها و ... به خصوص جاهایی که اختلاف هست غافل بشیم. بخصوص تفاوتی که قرائت کسائی با عمرو بن علا داره. این دوتا قراء اصلی سبعة ی بصره و کوفه اند. تو دل الحجه فی القرائات خیلی چیزا پیدا می شه. تو دل معانی القرآن ها و اعراب القرآن ها بخصوص جاهایی که اختلاف است. الانصاف به اینها هم نگاه کرده. ما که بهشون نگاه می کنیم نمی فهمیم اینا رو از کجا آورده. اعراب القرآن هم از معانی القرآن ها زاده شده. در واقع معانی القرآن ها اولین تفسیر های مسلمین هستند. یه دسته از تفاسیر اولیه تفاسیر نقلی است. یک دسته تفاسیر دیگه هم داریم که همون تفسیر ادبی هستند. که اسمشو معانی القرآن می گذاشتند و توش به معنای امروز به تفسیر نمی پرداختند. بیشتر به توضیح واژگان، صرف، نحو و ظاهر آیه می پرداختند. جنبه های تفسیری که غلیظ تر شد تصمیم گرفتند محض قواعد تفسیری رو هم به صورت جداگانه بیارند به نام اعراب القرآن.

در کتاب نقش قرآن در رشد و پیشرفت ادبیات عربی این ها رو آورده. آخرین معانی القرآن تو قرن شش نوشته شده.

کتاب های معانی القرآن ص ۵۱ کتاب:

اولین معانی القرآن برای ابو حذیفه! است (متوفی ۱۳۱ ه.ق)، عوان بن تغلب، شیعه و از شاگردان ائمه علیها السلام (۱۴۱)، رؤاسی استاد کسائی، یونس بن حبیب هم طبقه ی خلیل و استاد سیبویه، کسائی، فراء، اخفش، ابوعبیده، و ...

کتاب های اعراب القرآن ص ۶۳ کتاب:

اولین کتاب از رؤاسی است، قطرب، ابوعبیده، سجستانی، مبرد، ثعلب، زجاج، و

معانی القرآن زجاج رو جدی بگیرید. چرا؟ دلیلش اینه که زجاج دو تا شاگرد داره. یکی رمانی و یکی ابوعلی فارسیه. که هر دو ناظر به معانی القرآن زجاج کتاب نوشتند. رمانی شرح معانی القرآن زجاج، ابوعلی فارسی الاغفال رو نوشته. چیزهایی که یا زجاج نیاورده یا اشتباه آورده. این الاغفال به ما رسیده و چاپ رسمی شده. کتاب زجاج و کتاب نحاس و یکی کتاب فراء هم چاپ رسمی شده.

تو سلسله ی اعراب القرآن ها هم اعراب القرآن زجاج مهمه. دو سبک اصلی تو اعراب القرآنی داریم. یک سبک ترتیبی یک سبک موضوعی. کتاب زجاج تو دسته ی موضوعیه. به صورت موضوعی ترکیب می کنه. کجا مضاف حذف شده و ... یک بصیرت ادبی به شما می ده. تو اعراب القرآن ها برای یکی از شاگردان ابوحیان هست (متوفی ۷۵۶ ه.ق) سعی کرده همه چی رو جمع کنه. چندین جلد. اسمش **الدر المصون فی علم الکتاب المکنون**.

همه ی این ها گفته شد که بیان بشه صرف و نحو از دل قرآن جوشیده. مثلاً در الکتاب سیبویه نه این که قواعد رو بیاره و بگه به عنوان مثال این آیه ی قرآن، می گه این آیه که اینطوری هست این شعر هم که اینجوری هست، این می شه این قاعده، قاعده درباره ی مفعول، درباره ی حال. ما از این ور نگاه می کنیم می گیم خب سیبویه قاعده رو گفته ما باید قاعده رو بر قرآن تطبیق بدیم. ولی خود سیبویه این ها رو از کجا به دست آورده؟

سلسله ی کتاب های لغات؛

سلسله های مختلفی هست. یک سلسله های مهمی داریم درباره ی لغات قرآن که خیلی مهمه. و جزء اولین آثار مکتوبیه که به ما رسیده. آثاری که از ابن عباس به ما رسیده. از شاگردان امام علی علیه السلام هست. قریب القرآن، لغات القرآن، مسائل نافع بن اضرب از کتاب هاشه. کتاب آخر به ما رسیده و چاپ شده. (نافع بن اضرب از خوارج بوده درباره ی بعضی الفاظ قرآن از ابن عباس سوال می کنه ایشون هم با شعر جواب می ده) فصل نهم کتاب درآمدی بر تاریخ علوم قرآنی، مربوط به قریب القرآن و لغات القرآن ها است.

یک سلسله هم به لغاتی که از سایر زبان ها در قرآن داخل شده رو بررسی کرده. **کتاب درآمدی بر واژه های دخیل بر قرآن، نشر سمت. اثرات مهمی داره.**

یک سلسله تو لغات وجوه و نظایره. مثلاً گفته می شود علی ثلاثه اوجه ... یعنی چی. لغات مترادف، متباین و ...

سلسله اش تو کتاب بالا آمده.
یک کتاب مستقل بررسی زبان شناختی وجوه و نظایر، به نشر.

سلسله ی مهم دیگه اعجاز القرآن و نظم القرآن هست که اساس علم بلاغت هست.

اصل ادعای ما این بود که؛ آنچه به عنوان اصل علوم ادبیات عربی می شناسیم، در نتیجه می آییم با یک تلقی تاریخ ادبیات و تاریخ نحو می نویسیم، در ادبای عرب نبود، در واقع اون تلقی بود و خیلی چیزهای دیگه هم بود. این ادعا توضیح داده شد. نتیجه این شد که یک بخش عظیمی از تراث ادبی که واقعا جزو ادبیات عرب حساب می شده ، درس می گرفتن و کار می کردن روش مغفول مونده، به یک معنا گم شده. ادبیات با تلقی قدمای ما. نگاه ما با نگاه قدما متفاوت. اونها از آیات قرآن برای کار کاربردی و کار روی مصداق استفاده نمی کردند بلکه از دل آیات قواعد تولید شد.

کتاب درآمدی بر تاریخ علوم قرآنی، معرفی شد؛

اولاً چرا امروزه این جور بحث ها رو تو کتاب های تاریخ علوم قرآنی می بینید ولی تو کتاب های تاریخ ادبیات نمی بینید؟ پاسخ: شاید گفته بشه که علوم گسترده شده و رشته ها تفکیک شده، ثانیاً چرا امروزه در کتاب هایی که برای علوم قرآنی می نویسند به این علوم نمی پردازند؟ مثلاً البیان آیت الله خویی رو التمهید آقای معرفت رو ببینید. امروزه اینا رو نمی آره. یک سری از بحث های غیر ادبی رو تو علوم قرآنی مثل ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و رسم الخط و ... رو می آرن در صورتی که بزرگان اونها رو تو کتاب های علوم قرآنی می آوردند که تو کتاب های تاریخ علوم قرآنی اونها رو فهرست می کنند.

امروزه کسی که می خواهد تو علوم اسلامی کار کنه تقریباً به این تراث هیچ رجوعی نمی کنه. تراثی که از یک جهت ادبیاته و از جهتی ادبیات پیاده شده در قرآن. این ها تو صرف و نحو ... نیست پس این ها ادبیات نیست، اگر توجه بدی به این ها می گن این ها علوم قرآن، به علوم قرآن که رجوع کنی می بینی موضوعات ادبی مثل اعجاز القرآن ادبی رو زیاد بحث نمی کنند، می گن شاید تفسیر باشه یا مقدمات تفسیر باشه، کجا باید این ها خونده بشه؟ هیچ جا. الان هیچ جا خونده نمی شه و بهش رجوع هم نمی شه. اما قدما این ها رو می خوندند.

بررسی که کردیم؛ تا قرن ۸-۹ اینطور بوده که علوم قرآن مجموعه ای از علوم بود که در ضمن رشته های مختلف بهش پرداخته می شد، کتاب هایی می نوشتند که فقط این ها رو جمع کنند بعد از قرن ۸ یک اتفاق دیگه ای می افته. در نتیجه این سلسله ی اعراب القرآن، نظم القرآن، اعجاز القرآن و قریب القرآن و رو توی ادبیات می خوندند. ادعای ما اینه که امروز هم باید این ها وارد ادبیات ما بشه. مخصوص سال سوم، درس مغنی و بلاغت جای کار روی این تراث قرآنی هست. فکر می کنیم این ها رو بعداً می خونیم در صورتی که به تفسیر که رسیدیم می گن این ها تو مقدمه ی تفسیره. اگر نتونیم این دو بال رو جمع کنیم ادبیات ما هم ناقص می شه.

اگر درست تحلیل بشه، شعار سال سوم می شه ادبیات قرآنی، البته ادبیات اجتهادی قرآنی، همانطور که شعار سال اول ادبیات کاربردی، شعار سال دوم ادبیات تعمیقی است. توضیح داده شد؛ علوم ادبی، علوم تفسیر و علوم قرآنی به معنای امروزی اش، هر سه علم از دل این تراث (یعنی معانی القرآن ها، اعراب القرآن ها، اعجاز القرآن ها و ...) جوشید. اون علوم مستقل که شدند هیچ کدوم متکفل این ها نشدند.

در قرن هشتم اولین کتاب مستقل علوم قرآنی البرهان زرکشی نوشته می شه. تحولی در کتابش ایجاد می شه و به طور گسترده خیلی از علوم رو در کتابش می آره به عنوان علوم قرآنی. صد سال بعد از ایشون سیوطی (متوفی ۹۱۱ ه.ق) در الاتقان همین کار رو انجام می ده، خیلی از این کتاب ها رو ذیل لیست علوم قرآنی می آره ولی با توجه به این که یک علم مستقل نیست. اما بعد از سیوطی در در صد ، دویست سال اخیر علوم قرآنی به صورت یک رشته ی مستقل خودشو نشون داد. جدا شد و کتاب هایی که نوشته شد اون جنبه های ادبی را ندارند، هر چند می گیم علوم قرآن نه علم قرآن. ثانیاً مباحث ادبی که در علوم قرآنی بوده رو بهش اشاره می کنیم که بحث های غیر ادبیه. **دلیل اصلی این قضیه مستشرقین هست.** از طرف مستشرقین کتاب هایی درباره ی اسلام نوشتند که به اسلام، پیامبر و قرآن و خیلی چیزها شبهاتی وارد شد، در مقام دفاع علمای ما کتاب های مستقل نوشتند.

مخصوص تحریف قرآن. حالا ما علوم ادبی و علوم قرآنی رو گسسته می بینیم ولی قبل از قرن هشتم این گسستگی وجود نداشت. علوم ادبی داشتیم که یک رشته نبود. علوم قرآن یه رشته نبود. مباحثی که در علوم مختلف بررسی می شد رو تو علوم قرآنی جمع می شد و مباحث ادبی علوم قرآن تو علوم ادبی بررسی می شد. ما معتقدیم که هر دو بال باید باشه. هم چیزی که امروز به عنوان ادبیات می شناسیم (ادبیات محض) و هم ادبیات قرآنی به همون شیوه که در تراث ما بوده. **اگه این دوتا نباشه او چیزی که به طور خاص تو حوزه لازم داریم شکل نمی گیره.**

تصحیح مطالب گذشته: بیان شده بود کسائی از اخفش خواست معانی القرآن بنویسه، بعد اخفش ناظر به اون نوشت و فراء هم از روی اونا نوشت، گفتیم که معانی القرآن فراء چاپ شده و معانی القرآن اخفش چاپ نشده. تحقیق کردیم که این کتاب هم چاپ شده و بررسی هم شده و با معانی القرآن فراء هم مقایسه کردند. که اکثر این دوتا کتاب شبیه همه. بعضی که به فضا آگاهی نداشتند گفتند معلوم نیست که فراء از اخفش گرفته یا اخفش از فراء. بعضیا هم گفتند اخفش از فراء گرفته چرا که تاریخ وفاتش یک سال از فراء جلوتره! [هیچ دلیلی نداشتند] اصلا واضحه که فراء از اخفش گرفته. کتابی هست به اسم **تاریخ تفسیر قرآن، آقای بابایی، چاپ حوزه و دانشگاه، ص ۳۴۳** این کتاب این گزارش رو کرده بود.

مطلب دیگه اینکه تاکید شد غیر از مکتب بصره و کوفه و بغداد، اندلس مهمه، اندلس و مصر مهمه. اندلس به خاطر حضور ابن مالک خیلی پررنگ می شه و مصر به خاطر حضور ابن حاجب و ابن عقیل و ابن هشام و این ها توش هستند، مصر اون زمان. البته مصر الان هم مهمه.

برای تاریخ علوم ادبی، تاریخ علوم قرآنی و تاریخ علوم تفسیر، کتاب معرفی کردیم. اهمیت بحث زمانی مشخص می شه که این سه دسته کتاب رو کنار هم بگذاری و تاریخ هر سه علوم رو با هم بینیم. ادعای ما اینه که این گونه تراث الان هم همون جایی قرار بگیره که تو تاریخ بوده یعنی تو علوم ادبی.

حالا تاثیر این مباحث رو توضیح خواهیم داد. از علم بلاغت شروع می کنیم؛

علم بلاغت؛

در بحث ادبیات مرسوم، قبل از عبدالقاهر جرجانی (متوفی ۴۷۰ ه.ق) چند کتاب جزئی جزئی می شمردند که نظم سلسله وار نداشت. در بلاغت مرسوم می گن عبدالقاهر واضع علم بلاغت به طور خاص علم معانی. دلایل الاعجازش

علم معانی و اسرار البلاغه اش علم بیانه. بعدش زمخشری و فخر رازی ناظر به اون دوتا کتاب بودند تا رسیدند به سکاکی. بلاغت امروزی از سکاکی شروع می شه. اغلب با تلقی حاضر می رن سراغ علم در حالی که باید با تلقی واضعان اون علم باید رفت سراغ اون علم و کتاب های اون زمان رو دید.

کتاب مفتاح العلوم سکاکی (۶۲۶ ه.ق) که سه بخش داره. صرف و نحو و بلاغت. که بخش سوم رو ناظر به کتاب های جرجانی نوشته. بعدش خطیب قزوینی می آد این بخش رو خلاصه می کنه، می شه متن کتاب تلخیص، بعد روی این تلخیص دیگران شرح و حواشی می زنند. که مطول و مختصر هم شرح تفتازانی هست بر تلخیص خطیب قزوینی.

برای اینکه به درک صحیحی برسیم باید قبل از سکاکی خوب تحلیل بشه. سوال اینه چرا جرجانی اسم کتابشو گذاشت دلایل الاعجاز؟ دلایل الاعجاز چه ارتباطی با علم معانی داره؟ برای اینکه اینها خوب فهمیده بشه باید دید تعریف جرجانی از بلاغت چی بوده و تراث و منابع چی بوده و چه مشکلی از سکاکی پیش اومد.... اون چیزی که امروزه به عنوان علم بلاغت می شناسیم نه غلط و بد باشه، بلکه یک بخش کوچیک و بی روح از اون هویت اصلی بلاغته. **با این نگاه علم بلاغت برای شما یک هویت تازه پیدا می کنه.**

توضیح: تلقی خودتون از علم بلاغت رو بگذارید کنه. خودتون رو بگذارید جای کسانی که در قرون یک دو سه بودند. این ها این محتواهایی که امروز می شناسیم رو تو چه کتابایی می آوردند ؟ اولاً برای بخشی از اونها هنوز واضح نبود و همه ی ابعاد بلاغت (حذف و ذکر و تقدم و تاخر و ... مجاز و تشبیه و ...) رو نمی دونستند و تبدیل به علم نکرده بودند. این چیزی که امروز ما می شناسیم تو دو مسیر در تراث اومده، مباحث مربوط به معانی و در مسیر دیگه بیان و بدیع اومده. و وقتی به سکاکی رسیدیم این ها یکی شده نه عبدالقاهر.

از همون اول که علوم از دل قرآن شروع به تولید شدن کرد، دو رده علوم داریم، یه رده که به علوم ادبی تبدیل شد و به صورت عام در اومد و یک رده علوم دیگه (علم قرآنی). بیان و بدیع تو رده ادبیات عمومی قرار داشت و معانی تو رده ی علوم قرآنی.

اون چیزی که به عنوان معانی امروزی می شناسیم تراثش تو سلسله کتاب هایی به اسم نظم القرآن، اعجاز القرآن می شناختنش و بوده. تا برسه به عبدالقاهر جرجانی که اسم کتابشو بذاره دلائل الاعجاز. سکاکیه که اون رو تبدیل به علم به شکل امروزی می کنه.

بیان و بدیع جزو ادبیات عمومی هست. به خاطر اینکه می خواستند تبیین کنند جنبه ی اعجازی قرآن رو به این اسم بود ولی بیان و بدیع تو همه ی زبان بوده. یک سلسله کتاب داریم به اسم تشبیه نگاری، مجاز نگاری، نقد الشعر، نقد النثر، تو دل بررسی این ها این علوم زاده شد. برای دیدن کتاب هاش باید سراغ همین سلسله برید. سلسله ی مجاز نویسی ها چه مجازات شعری باشه چه مجاز القرآن. هر چند قرآن باعث تدوین علوم ادبی شد ولی این علوم فقط اختصاص به قرآن نداره. مجاز نماینده ی علم بیانه. و بدیع می شه نماینده ی علم بدیع. مجاز نگاری ها از ابوعبیده شروع شده که درست نیست. ایشون مجاز رو به عنوان معنای امروزی به کار نبرده. مجاز اونجا معنای اصطلاحی نداره. این موضوعات تو کتاب آقای ربانی آورده شده.

نقد ادبی یعنی بررسی زبانی با استفاده از قواعد اون زبان.

نقش قرآن در تکامل نقد ادبی، بوستان کتاب. مؤلف: سعد زغلول، مترجم: علی اوسط ابراهیمی

که بیشتر مربوط به بیان و بدیعه. و قرن یک تا چهار رو بررسی کرده. پایه های اسرارالبلاغه عبدالقاهر می شه اینجاها پیدا کرد.

ما یک سلسله اعجاز القرآن و نظم القرآن داریم. که تو کتاب تاریخ القرآن ص ۲۴۱ که به سیر اعجاز القرآن می پردازه. مثلاً کسائی و فراء که معانی القرآن دارند در یک بخش هایی به بیان و بدیع پرداختند. اولین اثر مستقلی که در زمینه ی اعجاز القرآن باشه در سال ۳۰۰ ه.ق هست از سعید باحلی است، (این در رده ی علوم قرآنیه). البته قبل از این ها نظم القرآن داریم از جاهز (۲۵۵ ه.ق)، که دقیقاً محتوای همون محتوای اعجاز القرآن ها است که بعد هم میاد تو کار عبدالقاهر و می شه دلائل الاعجاز و علم معانی. این ها همه ادبا هستند دیگه ولی حول قرآن و دغدغه ی اعجاز قرآن. از اون شاخه که بعداً می شه بیان و بدیع تو دل همون معانی القرآن ها بود و بعداً هم مستقل شده به اسم مجازات القرآن.

سید رضی (۴۰۶ ه.ق) کتاب داره به اسم التلخیص البیان فی مجازات القرآن. این خیلی مهمه ها. ایشون چه تلقی داشته که اسم کتابشو که سخنان حضرت امیر علیه السلام رو جمع کرده، گذاشته نهج البلاغه؟ چه تلقی از بلاغت داشته که اسمشو گذاشته نهج البلاغه. خیلی مهمه. این اولین بار که مجاز در معنای اصطلاحی اش به کار رفته. اینو می خوام بگم که تولد علم بیان یک بستر شیعی داره. شیخ مفید هم جالبه گزارش شده اعجاز القرآن داشته. ایشون استاد سیدرضیه.

ابوعبدالله محمد بن یزید واسطی (۳۰۶ ه.ق) کتاب اعجاز القرآن داره، که عبدالقاهر دوتا شرح بر این کتاب داره! این اتفاقاً اون پیشینه ی مهمه کار عبدالقاهر و فهم علم معانی. در تاریخ رسمی اصلاً به این کتاب های عبدالقاهر اشاره نمی کنند! عبدالقاهر توی سلسله ی اعجاز القرآن نفس کشیده بعد کتاب دلائل الاعجاز رو نوشته. قبل از عبدالقاهر تقریباً ۱۰-۱۵ تایی اعجاز القرآن هست بعد ایشون دلائل الاعجاز رو نوشته که ما می گیم با این کتاب موسس علم معانی، بلکه قبلش ایشون این کتاب آقای واسطی رو دوتا شرح بهش داره.

جایی که این شرح ها و چاپ هاشو توضیح داده، کتاب سیر نگارش های علوم قرآنی، مهدوی راد، نشر نما. در صفحه ی ۳۷ کتاب آقای واسطی رو توضیح داده و صفحه ی ۶۲ ذیل اسم عبدالقاهر رو توضیح داده. که دو تا شرحش المعتضد بر کتاب آقای واسطی، یکی هم الشرح الصغیر. محمود محمد شاکر در مصر سال ۱۴۰۴ بر المعتضد شرح نوشته.

می خوام ببینید عبدالقاهر تو چنین فضایی نفس کشیده کتاب ایشون رو هم شرح کرده بعد کتاب دلائل الاعجاز خودشو نوشته که یکی از کتاب ها تو این بستره. این دلائل الاعجاز نویسی ها، اعجاز القرآن نویسی ها، نظم القرآن نویسی ها، بعد از عبدالقاهر هم ادامه داره. ولی ما این سلسله رو نمی شناسیم، فقط عبدالقاهر رو می شناسیم با دلائل الاعجاز و می گیم این موسس علم معانی، و بعد از اونم می ریم سمت دیگران تا سکاکی.

این یک انحراف تحلیل در واقعیت تاریخیه. واقعیت تاریخی رده ی اعجاز القرآن نویسیه که قبل از ایشون هست. ایشون هم تو همین بستره و بعد از ایشون هم ادامه داره. می خوام بگم تراث اصلی علم معانی همین اعجاز القرآن نویسی ها است.

بلاغت موجود عملاً بلاغت سکاکی به بعده. بلاغت واقعی اون سلسله های واقعی بوده که عبدالقاهر درش بوده، البته نه دیدگاه افرادی مثل شوقی ضیف و عرب های معاصر که بلاغت موجود رو اصلاً قبول ندارند و می گن باید گذاشت کنار. نه. این لازم هست ولی کافی نیست. به خاطر همین گفتیم از بلاغت موجود تا بلاغت مطلوب. بلاغت مطلوب تو علم معانی تمرکز روی همین اعجاز القرآن نویسی ها است. به عنوان بال ادبیات قرآنی. و تمرکز روی بلاغت موجود (مطول و مختصر و ...) به عنوان بال ادبیات عمومی، این دوتا باید باهم جمع بشه و به یه جا برسه. به خصوص کسانی که جواهر می خونند می بینند این که جایی بدرد نمی خورد! این بخاطر ندیدن این دو بال باهمه.

مشکل اینه که بعد از سکاکی رده ی اعجاز القرآن ها و مجاز القرآن و بدیع القرآن ها گم شد. مشکل تو مجاز و بدیع کمتره چرا که در رده ی عمومی. ولی برای این که علم معانی درست فهمیده بشه باید در بستر اعجاز القرآن ها فهمیده بشه. جالبه سکاکی علاوه بر دو تا شرح که ذکر شد و دلائل الاعجاز یه کتاب مستقل دیگه هم داره. الشافیه فی الاعجاز القرآن که در تتمه کتاب محمود محمد شاکر اومده. چند نفر هم به بررسی نظرات عبدالقاهر با این نگاه پرداختند. عرب های معاصر روی این خوب کار کردند. یکی نظریه النظم و قیمته العلمیه فی الدراسات اللغویه عند عبدالقاهر از ولید محمد مراد، یکی معالم المنهج البلاغیه عبدالقاهر، محمد برکات، قضیه اعجاز القرآن، عبدالعزیز عرفه. اینا از توش بلاغت واقعی در میاد.

مغنی اللیب عن کتب الاعراب؛

تلقى شما از مغنی اینه که یک کتاب نحویه که مثلاً تبویبش فرق داره. آیا به تفاوت مغنی با سایر کتاب ها فرق می کنه و اگر روش تحصیل توصیه کنند رجوع به حاشیه های دمامینی و شمنی و دسوقی و ... می دهند، چنتا کتاب محدود، احساس یک گسست می شه. ریشه اش اینه که کتب نحوی که شما می شناسید همون کتب ادبیات عمومی ولی مغنی کتاب رسمی در شاخه ی ادبیات قرآنی. به خاطر این احساس تفاوت می کنید. همانطور که بین کتاب های اعراب القرآن با نحو احساس تفاوت می شه.

به اسم کتاب دقت کنید؛ اعراب یعنی چی؟ کفایت های لیب (زیرک) از کتاب های اعراب. کتاب های اعراب یعنی چی؟ ما یک سلسله ی علم الاعراب داریم و خاص تر یک سلسله ی اعراب القرآن داریم. ابن جنی یک کتاب داره به اسم **سر الصناعه الاعراب**. به طور خاص سلسله ی اعراب القرآن ها هم داریم. ابن هشام تمرکزش روی اعراب القرآن بوده. کتاب های دیگه ی ابن هشام رو بررسی کنید. یک سری کتاب در نحو مرسوم داره. اما یک کتاب هم داره به اسم **مسائل فی اعراب القرآن**، که آیات مهم و حساس رو اعراب کرده که در سلسله ی اعراب القرآن هست. این کتاب رو نوشت که به تحقیق صاحب ابو جناح چاپ شده. یه کتاب هم داره، **چگونگی استعمال منادی در آیات قرآن**، ببینید دغدغه چیه؟! اومده کل منادی ها تو قرآن رو جمع کرده گفته اصلاً سبک منادی تو قرآن چطوریه.

ابن هشام اعراب القرآن ها رو بررسی کرده سعی کرده نظرات رو جمع بندی کنه و یک نظر کلی بده. اختلافات تو اعراب القرآن ها هست. مثلاً تو باب رابع بحث تفاوت بدل کل از کل و عطف بیان. مثلاً هر کسی درباره ی باء بسم

الله یه نظری داده و ابن هشام هم تو مسائل فی اعراب قرآن یه نظری داده. ولی برای اینکه مشکل حل بشه اومد گفته بآء چه انواعی داره، انواعش چه معانی داره، حالا این آیه کجا قرار می گیره. **در نتیجه مغنی اللیب عن کتب الاعراب یعنی دیگه شما نرو همه ی اعراب القرآن ها رو بخون.** این کتاب **(مغنی) قواعد کلی اصطیاد شده از دل این اعراب القرآن ها است.**

اسم یکی از باب های کتاب اینه که کتاب های اعراب القرآن از اون جهت به اشتباه می افتند. هیچ کتابی رو پیدا نمی کنید که اندازه ی مغنی استشهاد به قرآن داشته باشه. (بررسی شده). این رو چطور تحلیل می کنید؟ تحلیلش اینه که؛ این ها استشهاد به قرآن نیست، که بگیم ایشون قواعد رو ساخته و این ها مصداق آن است. نه! واقعیت کتاب مغنی این که انگار ایشون آیات مختلف رو ذیل موضوعاتی مثلاً حال، تمییز و ... دسته بندی کرده و از این مثال ها و کلی کردن ها رسیده به یک قاعده ای، بعد کتابش رو از اون قاعده نوشته گفته مثل این مثال ها. نه این که اول قاعده ها رو نوشته بعد مثال آورده باشه. نه! مثلاً می بینی برای یک موضوع بیست تا آیه می آره. در واقع اینو می خواد بگه که اگر در اعراب القرآن ها بگردید، ذیل هر کدام از این آیات، درست بود درست بود که اینو بگن. به یه عبارتی این هم به نوعی اعراب القرآن های موضوع محوره، موضوع محوری که بین تراش اعراب القرآن و صرف و نحو گشته به یک جمع بندی های عالی رسیده.

جمع بندی بحث تاریخ ادبیات قرآنی:

وضعیت امروزی چیه؟ وضعیت اینه که ما تو جهان امروز سه سبک کلان نسب به کار روی ادبیات عرب داریم؛

- یک سبک، سبک حوزه های علمیه ی شیعه هست به طور ویژه، که تمرکز روی بال عمومی و محض هست.
- یک سبک، سبک کشورهای عربیه. دانشگاه های کشورهای عربی. غالباً اهل سنت، مصر، عربستان، کویت، اردن. تمرکز این ها روی بال ادبیات قرآنی هست.
- یک سبک سوم هم داریم که بیشتر در فضاهای دانشگاه های علوم انسانی چه ایران، چه عربی، که در فضای علوم انسانی غربی به ادبیات عرب می پردازند، زبان شناسی، هرمونتیک و ... که با یک دغدغه های دیگه به زبان می پردازند.

سبک مطلوب درست، جمع بین دو بال ادبیات سنتی عمومی و ادبیات قرآنی. یک کار عمیق روی تراش که سعی شد در روش تحصیل سال اول و دوم صرف و نحو گفته بشه. مخصوص برای روش تحصیل سیوطی در سال دوم. که گفتیم روش تحصیل ما روش تحصیل حوزویه و اینو توضیح دادیم. که این روش حوزوی ادبیات استظهاریه. ادبیات سال سوم ادبیات استظهاریه با تاکید قرآنی. این که عملاً باید در مغنی چیکار کنیم می گذاریم در جلسات روش تحصیل مغنی. امتداد تراش قرآنی امروزه در کتاب های آقای سامرایی و خانم عایشه بنت الرحمن خودشون نشون می ده و وقتی اومده تو تفسیر شده تفسیر ابن هاشور.

محور کارهای ادبی در حوزه چی می تونه باشه؟

محور اصلی همه ی مطالبی که در رابطه با روش تحصیل ادبیات (نحو و بلاغت و ...) و زبان عربی که گفته می شه همین بحثه.

رویکردهای مختلفی در نحو و کارهای نحوی است. نحو معنایی، نحو تفسیری، نحو

اون چیزی که بنده تاکید می کردم اینه که یک چیزی در کتاب های درسی مرسوم ما لازمه و کمتر مورد توجه قرار می گیره. این درس ها رو می خونیم که در نهایت به کجا برسیم. هیچ کدام از این رویکردها، رویکرد حوزوی مد نظر ما نیست. هدف ما فهم متون دینی است. منظور قرآن و احادیث. می خواهیم بگیریم اون ادبیاتی رو که هدف ما در حوزه باید باشه رو چرا اسمش رو می گذاریم ادبیات استظهاری. روش مرسوم اینه که قواعد زبان رو آموزش می دهند و هرچی بالاتر می آید استدلال ها هم بیشتر می شه. اینها چطور می خواهند به ما در رسیدن به اون هدف اصلی که فهم متون دینی هست کمک کنند؟ آنچه اصل و مهم است اینه که اون معنایی رو از متون دینی بفهمیم که بتونیم به آن گوینده نسبت بدهیم که مراد و مقصود آن گوینده بود. در علم اصول به این کار استظهار می گویند. یعنی ما بتوانیم به مراد متکلم برسیم. پس **هدف ما این است که به معنایی برسیم که مقصود و مراد متکلم بوده.** جمع همه ی علوم ادبی باید به یک نتیجه برسد و آن هم **استظهار از متن است** با تاکید به متون دینی. یعنی ما به مراد متکلم برسیم. ما به طور رسمی مثال در این زمینه داشتیم. این مثال ها که پرورش پیدا می کنه آرام آرام به این سمت می ره.

چرا جای این مسئله خالیه؟

ما به صورت گسسته مجموعه ای از قواعد رو یاد می گیریم (در صرف، نحو، بلاغت و ...) و وقتی در فقه بخوایم از یک آیه یا یک روایت یک حکم فقهی برداشت کنیم باید بگوییم واقعا مراد خدا و معصومین علیه السلام این بوده که من دارم این حکم فقهی رو برداشت می کنم. اما جایی روی این مسئله کار جدی نکرده ایم. شاید بگیریم جایی که ترکیب و تجزیه و ترکیب که باز هم با هدف ما فاصله داره.

مثلا در **درس تجزیه و ترکیب**، برای یک آیه چند احتمال را مطرح می کنند و از این کار و افزایش تعداد احتمالات گاهی لذت می برند. مراد و هدف اصلی احتمال سازی نیست بلکه یک مسیر است، پلی برای استظهار معنا است. استظهار مراد متکلم. اینجا آن حلقه ی مفقوده است، اینجا جایی است که به یک سری آموزش ها و دغدغه ها نیاز دارد؛ که **ما چگونه از اعمال قواعد صرفی، نحوی، بلاغی بر یک مثال برسیم به اینکه مراد متکلم واقعا چه بوده است.** خیلی وقت ها به این مراد می رسیم، خیلی وقت ها هم نمی رسیم. ولی می توان گفت مثلا به خاطر فلان دلیل این احتمال از بقیه ی احتمالات قوی تر است.

ما هدف مان فقط متون دینی نیست؛ **ادبیات استظهاری با تاکید بر متون دینی.** یعنی به طور کلی وارد صرف و نحو می شویم با رویکرد حوزوی یعنی نحو استظهاری. حالا که بحث کلی گفته شد، می گوئیم ما داریم قرآن را می فهمیم، که **یک سری مبانی کلامی، معرفتی و یک سری پیش فرض ها به کمک استظهار می آید.** جمع بندی تا اینجا:

می گوئیم **ادبیات**: وقتی می گوئیم ادبیات منظور فقط صرف، فقط نحو، فقط بلاغت نیست. کلا هر چه مرتبط با زبان عربی است، حتی ممکنه ما منحصر در علوم ۱۴ گانه ی ادبیات عرب نشیم. کلا هر آنچه که با زبان و ادبیات عرب مرتبط است. رویکرد در همه ی اینها استظهاری بودنه. ادبیات استظهاری.

استظهاری: از علم اصول گرفته شده. تاکید شیعه روی استظهار است. یعنی اگر متکلم بخواهد مرادی را برساند باید الفاظش تاب تحمل معنا را داشته باشد. از الفاظش این معانی قابل فهم باشد. یعنی وقتی از ناحیه ی فهمنده ی متن، از ناحیه ی مخاطب می ایستیم، مخاطب استظهار می کنه، طلب ظهور می کنه یعنی این لفظ با من حرف بزند. شما نمی تونی بگی «برو برایم آب بیاور» بعد بگی نه، منظورم یک چیز دیگه یا کار دیگه ای بود. بهترین کلمه ای که در مقابل استظهار قرار می گیره، استحسان است. استحسان یعنی ذوق به معنای منفی. مثلاً برای یک آیه یک برداشتی ارائه می کنند بعد که می پرسید از کجای این آیه چنین معنایی برداشت می شه می گن یک برداشت استحسانی بوده. یک برداشت ذوقی و سلیقه ای نه یک برداشت حرفه ای و فنی.

در ادبیات استظهاری باید سخت گرفت. چون می خواهیم به گردن متکلم بگذاریم که متکلم این را اراده کرده و این را گفته و حالا من دارم می فهمم. من دارم واقعا قصد متکلم را می فهمم. این ادعای خیلی بزرگیه. در علم اصول می گن که شما باید حجت داشته باشید. حجت داشته باشید که متکلم این را اراده کرده یا اراده نکرده. چیزی که معانی النحو آقای سامرایی بیان می کنه چیزی است که ناخودآگاه در دام استسحان می افته. به نظر می رسه استعجال ادبی در کار ایشان مشهوده. یک مقدار مبانی کلامی ایشان و ... دخیل شده. ولی متأسفانه داره رشد پیدا می کنه. مشکل اصل شدن این رویکرد است که صحیح نیست. در حد اینکه ایده بگیرید و دغدغه پیدا کنید این کتاب رو بخونید نه اینکه اصل قرار بدین.

چرا با تاکید بر... متون دینی: یعنی از جنبه ی عام غافل نشویم. به بحث های اختصاصی آیات و روایات هم بپردازیم. مثلاً بخواهیم ببینیم لفظ تقوا به چه معنایی است. مرسوم اینه که به کتب لغت مراجعه می کنند. ولی کتب لغت یک چیز عامی است که بر اساس استعمالات عرب نوشته شده نه بر اساس آیات و روایات. این کار یعنی جستجو در کتب لغت باید انجام بشود ولی از طرف دیگر باید بریم درباره ی تقوا در فرهنگ قرآن و فرهنگ اهل بیت پژوهش کنیم. جمع این دوتا است که تعیین می کنه احتمال های معنایی رو برای کلمه ی تقوا. یا کله ی رند در فارسی. معنای آن در لغت چیست و معنای آن در اشعار حافظ چیست؟

متون دینی: چرا گفتیم متن؟ دینی مشخصه. برای رسیدن به معنا باید قبل و بعد آن مشخص باشه و با توجه به همه ی قرائن معنا از آن برداشت بشه.

به طور خلاصه؛ رویکرد مطلوب ادبیات حوزوی رویکرد ادبیات و نحو استظهاری با تاکید بر متون دینی است.

پرداختن به همه ی ابعاد علم مربوط به علم تفسیر و اصول و ... هست ولی اینجا این مسائل مطرح می شه که این رویکرد را داشتن سر ریز می کنه در ادبیات موجود ما. در نحو موجود ما. حداقل در شیوه ی تحصیل ادبیات و نحو ما.

تولید علم با رویکرد ادبیات استظهاری: مثلاً کتاب نحوی نوشته شود با رویکرد استظهاری. این یک قدم تولید علمی است. یک بزرگی که جامعه این علوم باشد می تواند انجام بدهد. اتفاقاً مفسران ما در لابلای مطالب این کار را انجام داده اند. مثلاً لابلای متون فقهی. مثلاً صاحب جواهر ذیل آیه؛ **وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ**، از علی سفر می گوید چون علی سفر اومده و علی مسافراً نیامده، یک حکم فقهی ازش نتیجه می گیره. ذیل صرف و نحو این تفاوت ها مطرح می شه.

تحصیل با رویکرد ادبیات استظهاری: در هنگام تحصیل صرف و نحو و بلاغت و ... این رویکرد رو یاد بگیریم و اشراب کنیم. به طور ویژه پایه ی سوم وقت این کاره. چون سال آخر ادبیاته و قراره با یک کوله باری از ادبیات این دوره رو به پایان برسونید. و به یک جمع بندی برسید. به خاطر همین درس تجزیه و ترکیب رو گذاشتن توی همین سال. در درس های سال سوم، مغنی، بلاغت و تجزیه و ترکیب، زمینه ی پیاده سازی و اشراب رویکرد ادبیات استظهار هست.

در بلاغت: اگر کسی وارد علم بلاغت شده باشد و مقدمه‌ی خطیب قزوینی رو هم دیده باشد کاملاً یک احساس ناهماهنگی بهش دست می‌دهد. اون چیزی که بلاغت رو بلاغت می‌کنه اون رویکرد استظهاری هست. چرا تو بلاغت این رویکرد استظهاری با هویتش عجین شده؟ این به خاطر اینه که اساس کار در بلاغت بر پایه‌ی مقتضی حال و غرض متکلم است. ناخودآگاه بلاغت موجود استظهار محور تقریر شده و این رو بسط ندادند. وقتی ما می‌گیم استظهار یعنی استظهار مراد متکلم. تکمیل ترش کنم. یعنی **استظهار لایه‌های مراد متکلم**. این مطلب به طور خاص در متون دینی خیلی معنی داره. به طور خاص متون دینی لایه لایه هست. چه لایه‌های عرض و چه لایه‌های طولی. به اون لایه‌های طولی بطون می‌گویند. یه سری لایه‌های عرضی هم داریم. یک لایه **لایه‌ی عرفی** است. مثلاً روایت رو در نظر بگیرید، یک معنای عرفی که قراره بروسند. یک لایه **لایه‌ی ادبی** آیات و روایات هست. یک لایه **لایه‌ی قانونی** است. یک لایه **لایه‌ی تربیتی** یک لایه **لایه‌ی هستی‌شناسانه** است. صرف و نحو به لایه عرفی می‌پردازند و بلاغت موجود به لایه‌ی ادبی می‌پردازد. اینها لایه‌های عرضی متون مقدسه. متونی که از ناحیه‌ی قدسی تنزل پیدا کرده. بلاغت موجود معمولاً روی جنبه‌های ظرافتی و زیبایی‌های ادبی می‌پردازد. مثل تاکید و انگیزش و ... خیلی عمق معارفی بالایی نداره. چون آیات و روایات ظرافت‌های ادبی هم دارند بلاغت خیلی خوب خودش رو در بستر اسلامی رشد و گسترش داد.

اگر برای بلاغت اون تاکید بر متون دینی رو هم به کار ببریم، یعنی اگر بگیریم بلاغت علاوه به جنبه‌ی عالم به طور خاص، بیاد روی آیات و روایات شیعی ما هم توجه داشته باشه و اون نکات، قالب‌ها و شیوه‌های اونها رو هم بیاره، به نظر چیزی به بلاغت اضافه می‌شد؟ قطعاً اضافه می‌شد. یعنی اگر تمرکزمون رو ببریم روی آیات و روایات یک چیزهایی حتی در قواعد دستمون میاد. می‌شه درباره‌ی جنبه‌های خاص بلاغی قرآن می‌شه صحبت کرد شاید اون جنبه‌ها رو متون دیگه نداشته باشه به خاطر همین در علم عام بلاغت بحثی ازش نشه. یکبار به سبک گفتاری قرآن توجه کنیم که می‌شه یه سری نتایج و قواعد صرفی و نحوی ازش گرفت.

یک بار می‌شه قرآن رو با نگاه لایه‌ی تربیتی دید. که چگونه می‌خواد انسان و نفس انسان و جامعه‌ی انسانی رو تربیت کنه. مثلاً از یک آیه که ظاهراً مرتبط با مسائل تربیتی نیست نکات تربیتی در آورد. ربط این مطلب به ادبیات استظهاری اینه که همه‌ی اینها یک سرریز ادبی داره. مثلاً اسم تفضیل در روایات تربیتی. مثلاً ابغض عند الله، اشدُّ حُباً و اشدُّ بغضاً و ... اینها رو باید چی برداشت کنیم؟ می‌بینیم مثلاً ده تا چیز می‌شه ابغض عند الله. **این یعنی استظهار ادبی از لایه‌ی تربیتی متن دینی**. استظهار ادبی از مراد خداوند در لایه‌ی تربیتی.

لایه قانونی همون فقه هست. مفصل‌ترین فصل اصول فصل الفاظش هست. باب الفاظ در واقع به لایه‌ی قانونی زبان دین می‌پردازد. منظور به نتایج زبانی لایه‌ی قانونی. مثلاً می‌گه صیغه‌ی امر دلالت بر وجوب می‌کنه. ما صیغه‌ی امر رو در صرف خونديم. اما در اصول می‌گه هر جا خداوند صیغه‌ی امر به کار برد و هیچ قرینه‌ی خاصی هم بر خلاف نداشت شما از این باید حکم وجوبی بفهمی نه استحبابی. چه خوب می‌شد اصول فقه تربیتی هم داشتیم که در این اصول فقه تربیتی یه بخشی ازش مربوط به الفاظ بود، در الفاظش هم این مباحث تربیتی دین هم بحث می‌شد. در اونجا امر دلالت بر چی می‌کرد؟

یک لایه لایه‌ی معارفی و هستی‌شناسانه‌ی دینه. مثلاً در آیه آمده یسبح ما فی السماوات و ما فی الارض. همه‌ی موجودات خدا را تسبیح می‌کنند. اینجا خدا داره می‌گه من آنچنان قدرتی دارم که انگار همه‌ی موجودات دارند تسبیح می‌کنند یا اینکه واقعاً همه‌ی موجودات دارند خداوند رو تسبیح می‌کنند و شما نمی‌بینید. این خودش قواعدی داره. که در لابلای مباحث عرفانی به این جنبه پرداختند. معمولاً به اسم تأویل ازش اسم می‌برند. تأویل به معنای صحیحش. اینها لایه‌های مختلف مراد متکلم دینی (خداوند و اهل بیت) هست. از یک جمله می‌تونند هم اراده‌ی قانونی کنند، هم اراده‌ی تربیتی کنند، هم اراده‌ی معارفی کنند و هم اراده‌ی ادبی. اینجا سخت می‌شه.

ما مثلاً بیایم اسم تفضیل رو به صورت خاص در قرآن بررسی کنیم. در ادبیات عرب می‌گه اسم تفضیل به صورت عام این‌گونه است. اگر بگیریم این‌ها کاریه که باید در علم تفسیر مثلاً انجام بشه، اونجا هم که میری می‌بینی خیلی از کارها رو اونجا هم انجام ندادن. به طور خاص یاد بگیریم حداقل در متون ادبی چطور استظهار کنیم. به طور خاص تجزیه و ترکیب. و به طور خاص کتاب مغنی وقت این کار هست.

در جلسه ی قبل به اینجا رسیدیم که یکی از جاهای مهم یادگرفتن روش استظهار و رویکرد استظهاری کتاب مغنی هست.

می خواهیم بینیم واقعا این جور بحث ها چقدر کار ادبیات و کار ادیب هست. تاکید می کنم، ما داریم روی رویکرد مطلوب حوزوی صحبت می کنیم. شاید انتظار از بیشتر ادبا این نبوده که بخوان بیان به اینجور بحث ها پردازند. چون دغدغه ی اونها علم نحو بوده. ما علم نحو رو برای نحو می خونیم، صرف رو برای صرف می خونیم، بلکه اینها رو برای هدف ویژه ای می خونیم که هدف ما حوزوی ها است.

این بر اساس نیاز ما هست. و اشکالی به صبان و رضی و سیبویه و ... نیست. اشکالی که ادبا هست اینه که به این جنبه ی معنا یابی صحیح کمتر پرداختند.

یک جاهایی در ادبیات نیاز به تفکیک داره. مثلا بعضی قواعد برای نوشته، یا درست صحبت کردنه، بین زبان عرفی و زبان فاخر تفکیک نشده.

رضی واقعا کار استظهاری می کنه. ابن هشام. اینها به اینکه توجه ما باید به کشف مراد باشه توجه داشتند. مفسرین که کارش تفسیر هست دیگه احتمال سازی نیست. باید توضیح بدن که خداوند تو قرآن چی گفته. در ادبیات غرق شدند. حتی کشف زمخشری هم اینطوری هستند. رسیدن به مراد متکلم واضح نیست. اما چند هستند که چنین دغدغه هایی داشته باشند. ابن عاشور، در بین اهل تسنن. و در فضای شیعه علامه طباطبایی دغدغه ی خاص داره یا سیدعلی خان مدنی توجه خاص در شرح صحیفه ی سجادیه. اینها به طور خاص دغدغه ی استظهار دارند.

چرا مغنی به طور خاص جای تمرین اینجور کاره؟

سبک کتاب مغنی با اکثر کتاب های نحوی فرق داره. اصلا دغدغه ی این کتاب اینه: که من رفتم تفاسیر قرآن، اعراب القرآن ها رو دیدم، نکاتی در این ها بوده که این ها غفلت کردند یا نکاتی بوده که جالب بوده ولی پراکنده بوده و تو کتابم آوردم. کتاب مغنی تا حد خیلی خوبی ظرفیت اینطور خوندن رو داره که ما از توش شیوه ی کار استظهار قرآنی یاد بگیریم. هدف اصلی مغنی اجتهاد در نحو نیست، می تونه حاصل بشود، ولی اون چیزی که برای نخبگان و همه مهمه یاد گرفتن شیوه ی استظهار از قرآن. البته وارد استظهار لایه ها نمی شه. شیوه ای که بتونیم ورود و خروج کنیم و یک نتیجه ی ادبی قرآنی بگیریم. که مثلا در قرآن این گونه است یا آن گونه است.

بنا بر بیان یک بزرگواری ابن هشام در تمام موارد مغنی ناظر به یک مشکلی در تفاسیر ادبی است. اگه یه مثالی میاره یک مشکلی یا یک شبهه ای رو داره حل می کنه. یک اختلافیه.

مغنی این ظرفیت ویژه رو داره. خلاصه اگر شما بعدا خواستید در تفسیر کار کنید، تو فقه تربیتی کار کنید، در هر لایه ای که کار می کنید باید برید سراغ فهم متناسب مراد با همون لایه. این حداقل اش اینه که شما شیوه ی استظهار از قرآن رو بلد باشید.

معرفی کتاب:

کتاب تحلیل ادبی نهج البلاغه و صحیفه ی سجادیه. جناب آقای عشایری نشر جامعه المصطفی. حتما بخونید.

در این کتاب اصل دغدغه اینه که این تلاش های جزیره وار رو جمع کنیم در فهم متن دینی. ما چگونه می تونیم استظهار کنیم.

شاید قلب این کتاب بخش سومشه. که از صفحه ی ۱۲۰ تا ۲۲۰ هست. اسمش قرائن و قواعد ادبی. اون کلید مهمی که در ادبیات استظهاری هست بحث قرینه هست. بحث استظهار به چندین و چند بحث نیاز داره. ولی یکی از مهمترین بحث ها بحث قرینه است. با این کتاب می تونید آروم آروم روش استظهاری رو یاد بگیرید و مغنی رو یا مختصر رو با این نگاه بخونید.

این سبک کار در سه جای علوم مرسوم وجود داره. یکی تو تفسیر قرآن، یکی تو تفسیر احادیث و روایات، یکی هم توی علم اصول. در واقع در علم فقه هست که قواعدش رو تو علم اصول و باب الفاظ جمع کردند. پس در تفاسیر قرآن می تونید دنبالش بگردید. لابلای آیات که زیاده، ولی گاهی مفسران بعضی قواعد رو توی مقدمه یا موخره توضیح دادند. در تفسیر روایات هم همینطور. یا کتاب هایی که با این نگاه نوشته شده.

مقدمه ی المیزان. اینکه الفاظ وضع شده برای ارواح معانی. این یک قاعده هست. اصلا یک بحث مستقلی درباره ی علم لغت و حقیقت وضع هست.

امام خمینی این رو تو تفسیر سوره ی حمد دارند.

این البته پیشینه داره.

یک دغدغه ای برای فهم لایه ی معارفی زبان دین وجود داشته. یه دغدغه ی زبانی. مثلا در مثل الله نور السماوات و الارض، نور چیه؟ خب همین که بگیم خبره کافیه. یا بگیم مجازا به کار رفته. دغدغه اینه که این یک لفظیه که من می خوام بدونم مراد متکلم از این چی بوده.

کتاب منطق فهم احادیث، از آقای طباطبایی.

می شه همه ی این ها رو اینطوری تقریر کرد. ادبیات ما در حوزه از دو جهت ضعف داره. یک جنبه در همون جنبه ی عام است که ادبیات ما خیلی نگاه یکپارچه به متن نداره. اگه مثال خانه رو بزنیم مثل کار کردن روی تک تک آجرها است. کار روی یک جمله یا دو جمله. ولی به یک متن که مجموعه ی یک خانه رو بخواد به ما نشون بده (به عنوان کار ادبی) نگاه نمی کنیم. نگاه به متن برکاتی داره که اگر کسی منحصر به یک آیه یا یک روایت بشه یاد نمی گیره چگونه باید استظهار کند. مشکل اول به عبارتی نگاه جزئی و تجزیه ای داشته. مشکل دیگه به طور خاص با تاکید بر متون ما که آیات روایات هست، ناظر به اینا ممکنه یه سری مباحث ویژه وجود داشته باشه. مثلا بحث رجحان دو طرف عطف. آیا تو قرآن می شه گفت که دو طرف عطف رجحانی نسبت به هم ندارند؟

مثلا چنتا از خطبه های نهج البلاغه یا چنتا از دعاها ی صحیفه رو محور قرار بدین و برید تو همین شرح سید علی خان و با هم مباحثه کنید با این رویکرد که ببینید سیدعلی خان چطور در ریاض السالکین قواعد ادبی رو در خدمت استظهار معنا از این حدیث قرار داده. در واقع شیوه ی کار رو یاد بگیرید.

یک سری کتاب های دیگه هم هست که فقط معرفی می کنم:

روش فهم متن، آقای رستگار، بوستان کتاب.

ما در مقابل هرمونوتیک غربی می‌تونیم علم فهم معنای لایه‌های مراد متکلم رو به رخ بکشیم. این یک دغدغه‌ی عامی است که بتوانیم علم استظهار متون مقدس در تمام لایه‌ها را منسجم کنیم.

نظریه تفسیر متن، آقای احمد واعظی، نشر حوزه و دانشگاه.

هرمونوتیک، آقای واعظی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه. ایشون این مباحث و مکاتب هرمونوتیک رو تو این کتاب نقد کرده بود و آخرش گفت که حالا بیایم نظر اسلام رو تو مباحث هرمونوتیک بگیریم. که شد این جلد دوم. نظریه تفسیر متن. سعی کرده الگوریتم و فرایند قدم به قدم فهم یک متن رو توی این کتاب توضیح بده. یک کتاب خوبی هم هست که سیر فهم متون ادبی تو مسیحیت و یهودیت رو توضیح داده.

بیولوژی نص. نشانه‌شناسی و تفسیر قرآن. آقای قائمی نیا. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه. که سعی داره از مباحث غربی روز استفاده کنه برای تفسیر زبانی قرآن.

اگر ما این به این رویکرد استظهاری برسیم دیگه نیازی نیست که از روش‌های غربی استفاده کنیم و دچار نسبی‌گرایی بشیم و ...

کتاب زبان قرآن و مسائل آن. نشر سمت و حوزه و دانشگاه.

یه برنامه‌ی منسجم برای این دغدغه داشته باشید. یک بخشش خوندن این نوع کتاب‌ها است. مثلاً یک مرحله‌ی مطالعاتیش مطالعه مقدمه‌ی تفاسیر المیزان، تبیان و یا خوندن کتاب‌های تحلیل ادبی نهج البلاغه و صحیفه‌ی سجادیه و فهم منطق احادیث. یه مرحله‌ی مباحثاتی هم داره. تا یکی دو سال انس تون رو با متون تفسیری زیاد کنید. این سرمایه‌ی ادبیتون رو رشد بدین. یا روی شرح سید علی‌خان رو صحیفه کار کنید. یا ابن میثم روی نهج البلاغه چطور داره می‌فهمه. سوره‌ی حمد یک جای خوب برای کاره که همه‌ی مفسران داشته‌هاشونو به کار گرفتن. یعنی فاصله‌ی بین ادبیات رو با دروس تفسیر پر کنید. نگذارید مثل منطق و فلسفه بشه!! داشته‌های ادبیتون رو به سمت استظهار از متون مقدس جهت بدین.

بلاغت موجود جنبه ادبی داره. و یاد می‌گیرید چطور از آنها استفاده کنید. قرآن یک سری لطایف زبانی داره که می‌تونید با بلاغت موجود استظهار کنید. در لایه‌های بالاتر زمینه‌چینی کنید برای لایه‌های معارفی، تربیتی و ... بکنید. این هم با بلاغت هست.

به خاطر اهمیت قرآن به عنوان یک متن دینی، به جای ادبیات استظهاری با تاکید بر متون دینی به طور خلاصه می گیم، ادبیات استظهاری با تاکید قرآنی.

منظور ما از صرف قرآنی، نحو قرآنی، بلاغت قرآنی و ادبیات قرآنی چیه؟

این یک بحث خیلی خیلی مهم و خیلی خیلی مغفولیه.

در واقع ادبیات قرآنی چیزی بین ادبیات مرسوم، نحو مرسوم و بین تفسیره. چون این وسط قرار گرفته و هم تو ادبیاته و هم تو تفسیر. نه تو ادبیاته و نه تو تفسیر! یعنی وقتی داری ادبیات می خونی و کار می کنی می گن بعدا باید در علم تفسیر به اینجاها برسی. وقتی می ری جلوتر می گن باید تو ادبیات باید به اینجا رسیده بودی. این بحث که کامل بشه به اضافه بحث های جلسه ی پیش مجموعه ی کاملی می شه، ادبیات استظهاری قرآنی.

گفتیم زبان عربی یک بخش عامی داره مثل هر زبانی، ادبیات عرب مرسوم، که شامل صرف، نحو، لغت و ... می شه و مختص اسلام هم نیست.

رویکرد مطلوب در نحو عام رویکرد استظهاری است. یعنی در هر زبانی رویکرد مطلوب رویکرد استظهاری است. چون هدف هر زبانی اینه که شما در نهایت بتونی به مراد متکلم برسی و یک مخاطب درست شکل بگیری، رویکرد مطلوب رویکرد استظهاریه.

الان می خواهیم وارد اون بخشی از ادبیات بشیم که مخصوص مسلمان ها است. همون قید با تاکید بر متون دینی (قرآنی). وقتی ما ادبیات محض رو یاد گرفتیم می ریم روی متونی که برای فهم همون ها ادبیات محض رو یاد گرفتیم پیاده می کنیم. یعنی اجرای همون قواعد در متون مقصد ما.

شما می گید این که نشد ادبیات، این که نشد نحو، این فقط یک مثال یابیه؛ به این سوال جواب می دیم. بله هویتش همون تطبیق و مصداق یابیه. مصداق یابیه که برمی گرده برخی از قواعد ما رو تکمیل و ترمیم می کنه و حتی تغییرات مهمی می ده. یا نکات ویژه ای به وجود میاره. ممکنه گروه دیگه ای با دغدغه های دیگه ای، بنا به هدف خاص خودشون بیان و همچنین کاری رو روی متون مدنظر خودش انجام بدن. مثل نقدهای ادبی که راه می اندازن. در ادبیات عرب هم چنین کارهایی انجام شده ولی چیزی که برای ما مهمه متون دینی به خصوص قرآنه.

اولاً این یک دغدغه ی خیلی مهم و پر بسامدی در طول تاریخ علمای اسلامی ادبیات و نحو بوده که قاعدتا خیلی اطلاعی درباره اش ندارید. در واقع خیلی ها اطلاع زیادی ندارند. چون بخش مهمی از تلاش های زبانی و ادبی علمای مسلمان زبان عربی مغفول مونده. چون این وسط قرار گرفته. بین ادبیات و نحو محض و بین علم تفسیر (علم مقصدش).

ثانیاً می خوام در باره ی ادبیات قرآنی صحبت کنم. به دسته ای از کتاب ها برمی خوریم به اسم اعراب القرآن، یا به اسم غریب القرآن. از هر کدوم یک سری مفصل کتاب داریم. شاید اسمشون جابجا بشه ولی دو دسته هست. کتاب های اعراب القرآن به کارهای تجزیه و ترکیب آیات قرآن می پردازه. که اسم های مختلف و شیوه های مختلف داره.

بعضی به ترتیب سوره ها و بعضی موضوعی پیش می رن. کتاب های اعراب القرآن یکی دوتا نیست. از همون اول که نحو در بین مسلمان ها به دستور امام علی علیه السلام شکل گرفت وجود داشته. یه دست کتاب ها به آموزش و علم و قواعد نحو می پردازه. همون دانشمندان و علما که این کتاب ها رو نوشتند کتاب های دیگری هم نوشتند. غریب القرآن نوشتند که اختصاص به لغات داره. وقتی بررسی می کنی می بینی این ها یک سلسله کتاب بوده که بخش زیادیش به دست ما رسیده.

این ها یک سلسله هست یعنی کتاب های بعد ناظر به کتاب های قبلی نوشته شده اند. یک سلسله داریم به اسم معانی القرآن، یه سلسله مشکل القرآن، اعجاز القرآن، متشابه القرآن، اینها به صورت سلسله هست که راحت قابل پیگیری هستند.

مشکل القرآن ها چند حیث داره، که به مشکلات بحث های قرآنی می پردازه. اولش به خاطر شبهاتی که غیر مسلمان ها وارد می کردند نسبت به قرآن که مثلاً قرآن پر از تناقضه و ... که علمای ادب سعی کردند با رویکرد ادبی و زبانی به شبهات اونها جواب بدن، این ها آرام آرام در کتاب هایی جمع شده به اسم مشکل القرآن. غالب کتاب هایی که با این محتوی هست توش مشکل و اشکال و اینجور لفظ ها داره. بعداً آیاتی که در ظاهر تفسیر سختی داشت یا فهمش سخت بود یا شبهه یا نکته ی خاصی داشت، دیگه تمرکز روی یک لغت یا اعراب نیست، در مجموع می خواد نگاه زبانی به متن قرآن بکنه (ممکنه با رویکرد کلامی یا ... این مسائل رو حل کنند ولی یک بخشی که خواست با رویکرد زبانی و ادبی مشکل رو حل کنند محل بحث ماست)

ممکنه **اعجاز القرآن** ها با رویکردهای مختلف نوشته شده باشه ولی یک دسته از اون ها رویکرد زبانی و ادبی داره. یعنی می خواد اعجاز ادبی قرآن رو نشون بده. میاد با اون ایده و فکری که اون مولف داره که ناظر به لفظه، به معناست یا به متن، هر چی که هست، چون تقریر های مختلفی بین علما وجود داشته، لطایف و ظرایف رونشون بدن و از این راه بگن که معجزه هست. تو همین کتاب ها لطایف سوره ها گفته می شده.

در کتاب های **متشابه القرآن**، یا متشابهات القرآن و از این دست اسم ها، آیات شبیه به هم رو میارن (ربطی به محکم و متشابه نداره)، مثلاً دو آیه در دوجای قرآن هست که یک اختلاف جزئی با هم دارند مثلاً در یک واو. اولش این کتاب ها با دغدغه ی حفظ قرآن نوشته شدند. برای این که راحتتر حفظ کنند و اشتباهی صورت نگیره. آروم آروم به غرض قرآن و اینکه آیا تفاوتی باهم دارند یا نه، هم معنا هستند یا هم معنا نیستن، و ... توجه کردند و بحث های زبانی و ادبی شکل گرفت و شروع کردند به تبیین این ها.

مثلاً همین مفردات راغب غریب القرآن رسماً. **غریب القرآن** زیاد داریم که مشهورش مفردات راغبه. با اسم مجازات القرآن هم هست. ربطی به مجاز و مسائل بلاغی نداره. مجازات القرآن در واقع بحث لغویه. اصلاً قبل از اینکه بحث مجاز تو بلاغت بیاد این کتاب ها نوشته شده. تو حدیث هم داریم، غریب الحدیث، مشکل الحدیث و این چند دسته رو مثال زدم که بگم یک سری تراث سلسله وار هم هست ولی جزو تراث رسمی نحو شمرده نمی شن. این سبک کتاب ها جزو چه علمیه؟

به نظر می رسه جزو علوم قرآنی. به کتاب های علوم قرآنی که رجوع می کنی می بینی این مباحث خیلی توش مطرح نیست. به کتاب های قبل تر علوم قرآنی که رجوع می کنی این مباحث پر رنگ تره. اولین کتاب و رسمی ترین کتاب که به عنوان منبع اصلی علوم قرآنی، کتاب البرهان زرکشی هست. کتاب بعدی الاتقان سیوطیه که ناظر به البرهانه.

علوم قرآن، علوم مختلفی که به عنوان مقدمه برای تفسیر قرآن، فهم قرآن و شناخت قرآن هست رو جمع کرده. در البرهان و الاتقان می بینی چقدر بحث های ادبی و زبانی پررنگه و به صورت مخلوط با کلام و تاریخ و ... مباحث زبانی دیده می شه. حالا قبل از البرهان و الاتقان چی؟

توی چند قرن اول چطور بوده؟ تا قرن هفت و هشت این ها خیلی پر بسامده. در واقع یک نوع نگاهی وجود داشته در بین این علما، انگار یک فهم دو سطحی از کار ادبی داشتند که علاوه بر این ادبیات و نحو محض و مرسوم امتداد اون به آیات رو هم شامل می شده نه به صورت تطبیق بر قرآن که مثلاً اینجا مبتدا است اینجا خبر، بلکه به صورتی که بخوان مشکلات و سوالات قرآن رو حل کنند، و از دل اون کلی بحث می جوشید، یعنی این ها رو هم بحث ادبی می دونستند، آروم آروم این جور بحث ها تو کتاب هایی مثل علوم قرآن جمع شد. الان معمولاً به کتاب هایی مثل اعراب القرآن ها کتاب های تفسیر ادبی می گیم. یعنی معمولاً ما اینا رو ذیل علم تفسیر دسته بندی می کنیم، وقتی به کتاب های تاریخ تفسیر نگاه می اندازیم می بینیم کتاب های اعراب القرآن ها رو (با ارفاق) جزء کتاب های تفسیر می شمرن ولی می گن غریب القرآن ها که جزو تفسیر نیست. غریب القرآن در واقع تفسیر واژگان قرآنه، حتی اعراب القرآن هم تفسیر قرآن نیست، تجزیه و ترکیب قرآنه و مشکل القرآن ها یک بخشی اش تفسیره و بخشی اش نیست، متشابه القرآن ها هم همینطور، توضیح می ده که این دوتا آیه که تو دوتا سوره هست و خیلی شبیه همه آیا دقیقاً یک معنی داره یا اختلافات و ظرایف معنایی داره. به یک معنا به درد تفسیر می خوره ولی خودش تفسیر نیست. خلاصه این ها الان این وسط قرار گرفته که اسمش رو میذارم ادبیات قرآنی، نحو قرآنی. یعنی یک علم بین رشته بین ادبیات محض و تفسیر مرسوم، البته نه فقط تفسیر قرآن. بعضیا این ها رو جزو ادبیات و بعضیا این ها رو جزو تفسیر شمردن. این دو وجهی بودن اینها باعث شده این وسط قرار بگیره و به صورت درسی خونده نشه. حلقه ی مفقوده ی بین ادبیات و علم تفسیر هستن.

نتیجه ی اول: اگر کسی بگه این ها که ادبیات نیست؟ باید بگیریم نه. این ها یک بخشی اش تطبیق ادبیات بر مثال های قرآنی هست ولی یک بخشی اش که تطبیق نیست برای ما خیلی مهمه. مثلاً در غریب القرآن کلمه ی حمد رو در نظر بگیریم، اینطوری نیست که جوهری در صحاح اینو گفته و فلانی اینو گفته و ما هم فقط همونو بیاریم، اینجوری نیست، اینها مباحث لغات محض رو که در لغت نامه ها هست رو میارن، یک توضیحات افزوده ای هم میارن، این توضیحات افزوده برای ما مهمه، همین ها است که ادبیات قرآنی و هویت ادبی داره، این ها چند گونه هست؛ مثلاً تو قرآن این لفظ یا این سیاق، این قالب صرفی نحوی تو قرآن همیشه اینگونه استعمال شده هست، به طوری که در استعمالات مرسومش این نیست، یا در قرآن هیچ وقت اینطوری استفاده نشده، مرحله ی بعدی که مهمتره؛ یک وقتی میان می گن قرآن اون سبکی که قبل از قرآن در عرب رایج بوده (چه تو صرف، چه تو نحو، چه تو بلاغت و ...) رو ارتقاء داده، اصطلاحاً به اینها می گن تطورات زبان، مثلاً یه واژه ای تو یک عصری یک معنایی داشته (مثل تقوا، کفر، ایمان) و قرآن اونو تغییر داده. کار قرآن فقط استعمال نیست، یک نوع ساخت زبانه، قرآن به خاطر قدرت زبانی خودش اصلاً زبان عرب رو تغییراتی داد. تو لغت این خیلی واضح تره.

سوال: آیا در اشتقاق صرفی یا تو نحو هم اینطوریه؟

هر دینی بر زبان قومش نازل می شه و نیاز به ابداعات اصطلاحات و لغات داره و تغییراتی در زبان ایجاد می کنه. قرآن که قرار اعجاز زبانی هم داشته باشه به طور ویژه ابتکارات و تاسیس های جدیدی هم داره که عرب رو به وجد می آورد.

در لغت نامه ها تمرکزشون رو قرآن نیست بلکه رو شعر و ... هم هست ولی وقتی تمرکز روی آیات باشه مثل مفردات راغب، یا غریب الحدیث ها که مجمع البیان می بینیم که واژه ها به طور ویژه ای استفاده می شن. در صرف و نحو چطور؟ آیا می شه ادعا کرد در قرآن ساخت های زبانی صرفی جدید داریم؟ یا ساخت های زبانی جدید نحوی داریم؟ یعنی نوع های ویژه ای از مشتق و ... یا نوع های ویژه ای از حال و تمیز و یا در صرف نوع

ویژه ای از مشتق و ... داریم. این محل صحبت مهمیه که می بینی لا به لای این سبک کتاب ها چنین بحث هایی در گرفته.

مخصوص جایی که زبان قرآن با قواعد مرسوم صرفی و نحوی نمی سازه، مثل آیه ی معروف : **إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرَانِ**. ظاهرش غلطه و برای اینکه درست بشه یک قواعدی به کار می برند. یک مجموعه ای از مباحث پیش می آد، نحوییون با یک رویکرد این را حل می کنند (اسمش رو می گذارم شرح مزجی آیات قرآنی)، رویکرد بلاغیون اینه که دنبال غرض می گردند، مثل واسئل القریه، که نحوییون اهل را در تقدیر می گیرند، در فضای نحو درست هم هست، ولی بلاغیون می گویند یک نوع مبالغه وجود دارد (مثل شعری که می گه؛ واژه ها در دهن شعر به رقص آمده اند، شاعر می خواد بگه انقدر همه می دونند که خود شهر داره فریاد می زنه). با رویکردهای دیگری هم می شه اینو درست کرد. حالا می شه گفت اون قاعده ای درست کردیم تو فرهنگ قرآنی ممکنه متفاوت باشه. ممکنه، این یک احتمال جدیه که کمتر بهش توجه می شه. **قرآن ممکنه قواعد ویژه ی صرفی و نحوی هم داشته باشه**. که از کثرت این آیات و روایات با صرف و نحو موجود می شه پی به این احتمال برد. این می شه نحو و ادبیات قرآنی. بحث استعمال قرآنی نیست. ممکنه قواعد تغییر کنه.

در صد سال اخیر یک انحرافی در ادبیات به وجود آمده که از مصر شروع شده، جامعه ی مصر اولین جامعه ای اسلامی بودند که با طور جدی با فرهنگ غربی آشنا شدند و متاثر از برخی مبانی و مباحث در علوم غربی مثل معرفت شناسی و زبان شناسی و هرمونوتیک رفتند به یک سمت و سویی، که نه صد در صد غلط ولی سمت و سوی غلطی است. تو همه ی علوم وجود داشت، توی نحو خیلی خودشو نشون داد. تو نحو و بلاغت مباحثی مثل تیسیر النحو و ... نتیجهش این شد که چرا به نحو و بلاغت محض بپردازیم، یه سره بیایم به نحو و بلاغت قرآنی بپردازیم. ظاهر این حرف خیلی قشنگ و جذابه. خیلی وقت کسانی که می گن بیایم صرف و نحو و بلاغت رو کاربردی کار کنیم متاثر از این فکر هستن. کسی مخالف کاربردی کار کردن نیست ولی اینها استعجال دارند و سریع می دونند به سمت کارهای قرآنی. مشکل اینه که یک تعادل صحیح برقرار نمی شه. خود قرآن می گه که من بر زبان قوم نازل شدم. ما هم از این طرف منحصر شدیم به نحو محض. اینطور نبود که یه دسته بیان ادبیات محض بنویسند و یک دسته بیان ادبیات قرآنی بنویسند، یک نفر بوده، مثلا ابوحنیان، اول رو نحو محض خوب کار می کرده، این نحو رو روی قرآن پیاده می کرده، تو دل این پیاده شدن یه سری چیزهای جدید به دست می اومده که روی اون نحو اثر می داشته. تو لغت این مشهود تره. کسی که بخواد زبان فارسی رو یاد بگیره اول شعر حافظ یاد نمی گیره، اولش باید قواعد رو یاد بگیره یواش یواش می ره به سمت شعر و زبان شعرا و بعد شعر حافظ. تو زبان عربی یه کسی می خواد بیاد قرآن رو عمیق بفهمه، اون روش می خواد سریع بیاد کاربردی کنه و این از یک طرف کار رو ناقص می کنه. این سبک موجود هم که خیلی تمرکز روی نحو محض داره و باعث می شه از هدف باز همونیم.

مغنی به طور خاص جای این کاره. اسمش داد می زنه که چی هست. مغنی اللیب عن کتب الاعاریب، دغدغه ی ابن هشام چی بوده؟ می خواسته کتاب نحو محض بنویسه؟ منظور از اعاریب کتاب های اعراب القرآن ها است. الان علم نحو داریم و علم تفسیر. اون موقع هم با توجه به این که علم تفسیر وجود داشت ادبیات محض می خوندن برای اینکه فهم قرآن. این وسط یک چیزی بود که ادبیات محض رو می کشوند در خدمت تفسیر. این ها می شد علوم مقدماتی تفسیر. از یک سو ذی المقدمه ی ادبیات و از یک سو مقدمه ی تفسیر. جاش در ادبیات بود برای تفسیر و وقتی می نوشتند با دغدغه ی ادبی می نوشتند نا با دغدغه ی تفسیر. البته این خودش ایجاد مشکل کرد (منحصر شدن به احتمال سازی) و از استظهار دور شد. این خودش شاهد اینه که این کار رو کار ادبی می دونستند.

غالب کتاب های ایشون نحو محضه. مغنی نحو محض نیست، مغنی یکی از مثال های قشنگ و عمیق از نحو قرآنی که از یک طرف کاملا نحو و از یک طرف کاملا دغدغه ی قرآنی داره. یه ویژگی در مغنی اللیب هست و اینکه خیلی مثال داره. چرا؟ این چرا خیلی مهمه. مثال هاشم اغلب آیات قرآنه. با تغییر کتاب به مغنی الادیب اون دغدغه ی ابن هشام گم شده. اون ناظر به یه سری نیازهای قرآنی اومد این کتاب رو نوشت. الان به این کتاب به چشم یک کتاب نحو محض نگاه می شه، چون باب اول، مفردات، جنبه ی نحو محضش یکم از باب های دیگه قوی تره و معمولا این باب و باب چهارم تو حوزه خونده می شه، این گمان برای کسی پیش نمیاد. همه فکر می کنند خوب این ادامه ی نحوه که داشتیم می خوندیم.

می خوایم به مراد خداوند در قرآن برسیم، پیش فرض نباید این باشه که قرآن فقط بر اساس همون چارچوب هایی هست که در صرف و نحو موجود به ما رسیده. در اصول نحو سوالی مطرحه که آیا می شه احکام رو از احادیث اخذ کرد یا از قرآن؟

این قواعد بر اساس یک سری داده درست شده. از روی استعمالات عرب جاهلی، تاحدی قرآن و تا حد کمی روایات پیامبر ص فقط. حالا روایات حضرت علی علیه السلام چی؟ نمی خوایم بگیریم صرف و نحو از بنیاد تغییر کنه. اما یه جاهای احتمال تغییر هست.

همین که شما با زبان دین، با زبان قرآن آشنا بشید و باهاش انس بگیرید خودش هدف خیلی مهمیه. نه خیلی حداقلی نگاه بشه که در حد تطبیق مثالی باشه و نه قائل به تحول قواعد صرف و نحو باشیم. وقتی با کلام کسی انس دارید شیوه ی استعمال او دستت میاد. این خیلی مهمه. این همون کاریه که قدما سعی می کردند انجام بدن. تا زمان ابن هشام چندین کتاب اعراب القرآن نوشته شده، ابن هشام خواسته نکاتی رو که در این کتاب ها اومده جمع کنه. ما به ده تا مغنی اللیب نیاز داریم. **تمرکز ادبی رو تراث نحو قرآنی**. این تمرکز نیستش. برای خوندن مغنی می گن مثلا به الفیه و شروح و حواشی الفیه، الکتاب سیبویه و ... رجوع کنید. از طرفی مغنی شروح و حواشی خاص خودشو داره. دمامینی و دسوقی و شمنی و امیر و ... که معروفترند. یا به تفسیرهای کشاف و ... سایر تفاسیر ادبی ارجاع می دهند. هم باید تفاسیری که به طور رسمی ادبی شمرده می شوند، هم تفاسیری که به طور جدی دغدغه ی ادبی دارند به اضافه تراث تفاسیر ادبی که لزوما اسمش تفاسیر ادبی نیست (ممکنه تو علوم قرآن باشه و اونجا دنبال اینها بگردیم). متأسفانه این نحو قرآنی پراکنده شده و تو دل کتابای مرسوم نحوی نیست. یه وقتی تو عنوان های جدا است. تو اعراب القرآن ها، مشکل القرآن ها و ... که در بازه ای زمان بسامد اونها تغییر می کنه. بخشی از این ها در کتاب های علوم قرآنی، مثل البرهان و ... یک بخشی اش تو کتاب های تفاسیر ادبیه. بعضی کتاب های تفسیر در واقع مقدمه ادبی تفسیرند نه خود تفسیر ادبی. این پراکندگی ها از توی خود کتاب های نحوی شروع می شه تا دل کتاب های تفسیری. بعضی کتاب های نحوی محض تو دلشون بحث های قرآنی دارند مثل الکتاب سیبویه، خصائص ابن جنی. خود مغنی. این وسط مشکل القرآن، اعراب القرآن و ... تا تفاسیر ادبی مثل تفسیر کشاف، مجمع البیان و ... یا تفسیر های معاصر مثل کتاب تفسیر ابن عاشور. التحریر و التنویر. مقدمه ی این تفسیر بسیار مهمه حتما بخونید ببینید دغدغه ی ابن عاشور چیه. تا تفسیر المیزان که تفسیر عامه ولی دغدغه ی ادبیش پررنگه.

شما باید تراث رو سه دسته کنید:

یک دسته تراث نحو محض مثل مغنی و ...

یک دسته تراث میانی، مثل مشکل القرآن ها و غریب القرآن ها و ... (ادبیات قرآنی)

یک دسته تراث تفسیر محض؛ می تونه مثل کشاف و التحریر و التنویر تفسیر ادبی محض هم باشه.

عرب ها درباره ی تراث میانی کارهای خوبی کردند البته باید متوجه مشکلاتش که عرض شد باشید، مثل کتاب های فاضل سامرایی. اعراب القرآن های جدید. سبک شناسی اعجاز بلاغی قرآن، دکتر عبدالکریم الکباز؟! نشر سخن. توش کلی مسائل ادبی وجود داره که تو کتاب های رسمی شاید نباشه. یا تطبیق هایی که شما رو آشنا تر می کنه. کتاب اعجاز بیانی قرآن، بنت الشاطی. عرب های معاصر حتی تفسیر ادبی هم نوشتند. می شه کتاب تحلیل ادبی نهج البلاغه و صحیفه ی سجادیه، عشایر رو هم می شه تو این بخش آورد.

راه ابن هشام رو می شه ادامه داد. یعنی کسی با این قوت ها بیاد از دل همه ی این تراث این ها رو جمع کنه و دسته بندی کنه، بیاد تطبیق بر قواعد، سبک استعمال، تطورات زبان، تاسیس قاعده و ... رو در بیاره. یکی از جاهای خوب مغنی هست که فرد بیاد این ها رو یاد بگیره.

این رویکرد (ادبیات استظهاری با تاکید قرآنی) روی لغت، روی ترجمه، روی تجزیه و ترکیب و ... و روی ادبیات تکمیلی ما، توی اصول نحو، توی تاریخ نحو اثر می گذاره.

مثلا در لغت بهترین کتابی که نوشته شده **المعجم لغات قرآن** ... معروف به المعجم، که آستان قدس چاپ کرده همه ی دارایی های لغت و تفسیری قرآنی رو ذیل واژگان قرآن پیاده کردند. کار تفسیری نکردند، کار لغت با رویکرد استظهاری قرآنی انجام دادند.

یا در ترجمه، ترجمه بحث هایی داره که اصلا ترجمه ی مطلوب باید چطور باشه.

یک کتاب دیگه تاثیر قرآن در پیدایش و پیشرفت علوم ادبی، این یک مجموعه کتابه که اگر دقت کنید می بینید چگونه ادبیات ما در بستر قرآن شکل گرفته. برخلاف ادبیات غربی.

برای طلبه مجموعه ای از مباحث ادبیات عرب که به طور رسمی تو کتابا نیست، درس رسمی براش نداریم ولی برای اون دسته از طلبی که می خوان مباحث رو عمیق تر بخونن حتما لازمه (ادبیات تکمیلی).
یک نظامی از این ادبیات تکمیلی ارائه می کنم و بعد تمرکز رو می برم روی لغت و ترجمه. چیزیه که حداقل باید تو این شش سال اول براش برنامه داشته باشید.

برای روش تعمیق ادبیات سه چیز موثره؛

هدف ویژه ی حوزه از تحصیل ادبیات عرب؛

اول اینکه مشخص بشه هدف عمومی از ادبیات چه فرقی با هدف حوزوی داره، این قدم اوله که خیلی مهمه. تو روش تحصیل پایه ی یک اینو مشخص کردیم.
خلاصه به این می رسم که هدف حوزوی از ادبیات با اهداف عمومی اون تفاوت جدی داره.

ادبیات مطلوب حوزوی چیست؟

حالا که این هدفو شناختیم، باید ببینیم برای رسیدن به هدف حوزوی باید چیکار کنیم؟ تو چه مسیری قدم برداریم؟ این بحثی بود که به اسم ادبیات استظهاری بیان شد. و بیان شد که ادبیات مطلوب حوزوی ادبیات استظهاری با تاکید بر قرآن هست.

نقد رقیبان ادبیات حوزوی؛

قدم سوم؛ حالا که ما ادبیات مطلوب حوزه رو شناختیم، رقیبانی داریم که می گویند ادبیات مطلوب، کاری که شما تو حوزه می کنید نیست. که با توجه به این، انواع رویکردها شکل می گیره، رویکرد تیسیری، رویکرد تحلیلی، رویکرد معنایی، رویکرد زبان شناسی غربی، که این ها رو ذیل روش تحصیل سیوطی پایه دوم توضیح دادیم. یعنی نقد رقیبان ادبیات حوزوی. یعنی نشون بدیم که هر کدوم از این ها کجاها مشکل دارند.

این در مجموع اساسی هست که روش تحصیل عمیق ادبیات رو برای شکل می ده.

بحث بعدی مباحث تاریخیه؛

آشنایی عمیق و تحلیلی و کاربردی با تاریخ ادبیات عرب. در مباحث تاریخ ادبیات عمومی و تاریخ ادبیات قرانی توضیح داده شد. می تونید کتاب هایی که اونجا معرفی شده ببینید.

بحث بعدی روش اجتهاد در ادبیاته؛

شما تا آخر مسیر حوزوی با این مسئله درگیرین که اجتهاد در ادبیات یعنی چی؟ ما باید مجتهد در ادبیات بشیم یا نه؟ و اگر بخوایم مجتهد در ادبیات بشیم چطور بشیم؟ این رو باید به صورت مستقل بهش بپردازیم. اینکه اجتهاد

در ادبیات برای اجتهاد در فقه، تفسیر، فلسفه لازمه یا نه، مباحثیه که می تونه ذیل این موضوع مطرح بشه. معمولا کسانی که در فقه و تفسیر کار می کنند این دغدغه رو دارند که آیا اجتهاد در ادبیات لازمه یا نه. و اگر لازمه چقدر لازمه؟ بعضی ها در مقدمه ی فقه یا مقدمه ی تفسیرشون به این بحث پرداختند. که پراکنده هست و یک جا جمع نشده.

به نظر دو سطح اجتهاد قابل تصویره؛ یک سطحش که عام و حداکثریه اسمش رو می گذاریم اجتهاد مطلق در ادبیات. که ابعاد زیادی داره. مثلا الکتاب سیویه رو درس بگیره، کتاب های قواعد عربی رو درس بگیره، در تراث قدما متن خوانی داشته باشه و در نثر مقامات حریری هست و ... جدای اینها کارهای اجتهادی فنی هم باید انجام بده، اصول نحو، اصول بلاغت هم لازم می شه. خلاصه باید عمرش رو تو زبان بذاره. متاسفانه تو این بحث کتاب زیاد نداریم.

همون **کتاب های اصلی تو اصول نحو. ملح الأدلة في أصول النحو ابن انباری، الخصائص ابن جنّی و الاقتراح سیوطی.** خیلی کتاب تو اصول نحو نداریم. این سه تا و چندتا دیگه که فرغیه. این ها هم ناقص اند. مهم اینه که اینا متاثر از اصول فقه اهل سنت نوشته شده. منابعش در روش استنباط و روش اجتهاد ادبی کمه و باید کار بشه. در بلاغت و لغت هم منبع خاصی نداریم.

تو اجتهاد مطلق سه تا کار جدی باید بشه. یکی روی اشعار و نثرها باید کار بشه. روی کتب نحویون و صرفیون و بلاغیون باید کار بشه. سوم اینکه روی روش استنباط و فرایند اجتهاد و استنباط کار بشه که چنتا کتاب به اسم همین اصول نحو داریم.

ما به یک معنا به اصول لغت و اصول بلاغت هم لازم داریم. ثانیا همین اصول نحو که نوشتن و محدود هم هست، متاثر از فقه اهل سنت هست به خصوص در الاقتراح سیوطی این بیشتر مشهوده. اگه یک دوره اصول فقه بخونید متوجه می شید که خیلی از اصول فقه اهل سنت رو دقیقا تو اصول نحو پیاده کردند که خیلی هاش دقیق نیست. اولاً این انتقال از اصول فقه به اصول نحو همراه با نکاتی بوده که خیلی وقتا رعایت نشده، ثانیا اصول فقه اهل سنت مشکلات ذاتی مهمی داره که اون مشکلات به اصول نحو هم منتقل شده. بیشتر حرفم ناظر به الاقتراح سیوطیه. ابن جنّی شیعه بوده. نمی گیم این اصول نحو بده یا غلطه. نه. می خوام بگم همین قدری که هست لازم هست ولی اصلا کافی نیست. خیلی نقص داره. ما با مبانی اصولی شیعه می تونیم اصول نحو رو قوی تر و عمیق ترش کنیم. می تونیم اصول نحو عمیق، قوی و متعالی می تونیم داشته باشیم. ناظر به مبانی (نه مسائل) اصول فقه شیعه. برخی ناظر به مسائل فقهی مطالبی رو بیان می کنند. همه ی اینها برای کسی لازمه که بخواد به اون اجتهاد مطلق تو ادبیات برسه. که شاید این سطح برای تعداد اندکی از طلبه ها لازم باشه.

سطح دیگه از اجتهاد در ادبیات برای کار عمیق هست که ما بهش می گیم **اجتهاد قرآنی**. یعنی چه برای مفسر شدن و چه برای فقیه شده به معنای عالی کلمه، این سطح لازمه. البته این یک حدی و شمه ای از اجتهاد مطلق رو هم داره. ولی جهت گیری و سمت و سویی به طور دیگه است.

ما یک سنخ اجتهاد تو ادبیات عرب داریم که ناظر خاص به آیات و روایات، یعنی فرد یک قرآن شناس عمیق دقیقه می شه مثل علامه طباطبائی، ایشان در ادبیات خیلی قوی بود ولی ادیب به معنای مرسوم کلمه نبود ولی مجتهد در ادبیات دینی، زبان عربی ناظر به آیات و روایات بود. این کار لزوما برای سه سال اول نیست بلکه باید به صورت پرونده ی بازی باشه که ذیل علوم فقه، اصول و تفسیر، براش برنامه داشته باشید و این مطلب رو بهتر درک می کنید که این اجتهاد کارهایی لازم داره. به خاطر همین خواستیم اجتهاد رو در پایه سوم پررنگ ترش کنیم. به خاطر همین

پایه سوم رو گذاشتیم برای ادبیات قرانی. **پایه ی سوم دروازه ی ورود شما به اجتهاد در ادبیات قرآنی است.** اونجا اون توضیحاتی که ذیل ادبیات قرآنی و روش تحصیل پایه سوم دادیم همش برای اینه. ما سعی کردیم در بحث مغنی شما رو بندازیم توی سیر اعراب القرآن ها، معانی القرآن ها و مخصوص تفاسیر ادبی (تفسیر کشاف، ابوحیان،) این می شه یک بخشی از کار. پایه ی چهارم که اومدین چون اصول می خونید یک بخش دیگه ای از اجتهاد در ادبیات جلو می ره چون یک بخش مهمی از اصول بحث الفاظ هست. در تفسیر یک بعد دیگه. در علوم دیگه ابعاد دیگه.

انس ادبی با متون دینی؛

که باید براش برنامه داشته باشید. جنبه ادبی مد نظر ما است. با متن هایی مثل نهج البلاغه و صحیفه سجاده. انس با اشعار برای ما حداقل الان اولویت نداره. چیزی که برای ما مهمه انس ادبی با قرآن و روایاته. ما دو دسته روایات داریم. یک دسته که زبانش فاخره. و یک دسته از روایات که سطح فاخر بودنش کمتر از ادعیه هست. حاشیه: در بحث نقل به معنا؛ از فضای سنی آمده. اما اکثر احادیث شیعه اینگونه نیست. اونها حدیث سوزی داشتند و فقط پیامبر رو داشتند ولی ما ائمه علیهم السلام رو داشتیم. باید تاریخ احادیث رو مطالعه کنید. راهبرد ائمه علیهم السلام برای بعد از خودشون چی بوده. رهبری فرهنگی، رهبری علمی، رهبری سیاسی و ... در روایات به طور خاص اولویت با نهج البلاغه هست. کلام ایشون رو جدی بگیرید. چه ادعیه و چه نهج البلاغه و سایر روایاتی که از ایشون هست. در مرحله ی بعد صحیفه ی سجاده، در مرحله بعد ادعیه ای که از ائمه هست یا اشعاری که از ایشون هست. کتاب **در الثمین** اشعار معصومین علیهم السلام رو جمع کرده. **مهم اینه که برنامه ی منسجم داشته باشید.**

مثلا برای لغات قرآن برنامه بگذارید و حفظ کنید. این یک نوع انس گرفتنه. یه کار دیگه روان خوانیه. اعراب قرآن رو بردارید ببینید می تونید بخونید یا نه. اول صحیح خوانی، بعد روان خوانی و بعدش روان خوانی در عین درک معنا.

تجزیه و ترکیب؛

تجزیه و ترکیب هم سطوحی داره و هم انواعی داره. بعضی در کثرت وجوه سازی کار می کنند. این لازمه. ذهن رو جوال می کنه. تو تجزیه و ترکیب مرسوم این کار رو می کنند. پیاده کردن اون چیزی که در ادبیات خونیدید. بعضی ها تجزیه و ترکیب جامع انجام می دن. یعنی علاوه بر صرفی و نحوی، لغوی بلاغی هم بررسی می کنند. سوره ی حمد بهترین جا براین این کاره. چون اکثر مفسرین مفصل بهش پرداختند. یه مدل کار هم استظهار معنا است. و از بین احتمالات، احتمال نزدیک تر رو به مراد متکلم پیدا کنیم. البته این ها نیاز به مبانی داره. این ها باید یک پرونده ی باز باشه که تا پایه های بعدی ادامه پیدا کنه.

سطوحش هم متفاوته. سطح اول ساده هست. سطح دیگه تجزیه و ترکیب پیشرفته است و به کلیات بسنده نمی کنه و میاد عمق ها رو پیاده می کنه. مثل بررسی عطف بیان یا بدل کل از کل که مشخص بشه دقیق کدوم هست. سطح سومی هم مد نظر من هست که اسمشو می ذارم بحث آزاد ادبی. یعنی کسی که سطح تجزیه و ترکیب ساده و پیشرفته رو گذروند بره پیش یه استاد، مثلا سوره ی حمد رو بذاره وسط بحث آزاد ادبی کنه. این باعث باز شدن

نطق ادبی شما می‌شه. حتما اون کلاس باید مباحثه ای باشه و چالشی. اگر استادی پیدا نشد می‌تونید کسی که بین شما قوی تره رو به عنوان استاد قرار بدین.

تحلیل ادبی و استظهار لایه های متون مقدس؛

به یک معنا همون چیزیه که توی اجتهاد قرآنی باید انجام بگیره ولی به مجموعه کار هم برای این انجام بدین. مثلا به سری مباحث هست پراکنده توی اصول، توی تفسیر و جاهای دیگه که باید جمع بشه. مثلا اصول نحو روش اجتهاد مطلق بود. این کار هم وزن اصول نحو در اجتهاد مطلق هست در اجتهاد قرآنی. یعنی در اجتهاد مطلق کارهایی برای اصول نحو انجام می‌شد، در اجتهاد قرآنی باید کارهایی برای تحلیل ادبی و استظهار لایه های متون مقدس انجام بشه.

اینو جدا عرض می‌کنم چون این خودش لازمه به علم بشه. نه لزوما یک علم جدا از سایر علوم ادبی اما یک سری مباحثی که دارای نظام پیوسته باشند و شما رو به اهدافتون برسوند. مثلا قرینه پژوهی، اسمشو علم بذاریم هرچی بذاریم، این خودش یک فصل مهمی تو اینجا است. قرینه ی سیاق و ... انواع دلالت ها. مطابقی، تضمینی. یعنی به تیکش تو منطقه، به تیکش تو اصوله یا تیکش تو مقدمات بعضی تفاسیره، ... این ها باید جمع بشه، به الگوریتم فهم عمیق قرآن به شما بده که به شما بگه اول اینجا بعد اینجا و... رو بخون. **این باید به صورت یک پرونده ی باز باشه که روش کار بشه و تمام سرریز تمام علوم ادبی و تمام مسائل مرتبط ادبی که در علوم غیرادبی وجود داره، مثل مباحث الفاظ اصول، الفاظ منطق و .. که به روش فهم عمیق متون مقدس برسید.** کتاب آقای عشایری، تحلیل ادبی نهج البلاغه و صحیفه ی سجادیه به تلاش اولیه تو این کاره. این باید روشمند باشه. و بشه مستقل روش کار کرد. این یک جا شدن این مباحث پراکنده با این هدفه که **ما بتونیم زوایا و خفایا و ابعاد روش های استظهار لایه های مختلف متون مقدس رو بتونیم به دست بیاریم.** این ها بعضیا نیاز داره که علوم جلوتر رو ببینید. اصول رو ببینید، فقه رو ببینید.

پرونده های ادبی رو نبندید، با اساتید ادبیات در ارتباط باشید، مباحثه بگذارید. تو تابستان برنامه بگذارید، برنامه ی تحقیق بگذارید. ان شاء الله به تدریس برسید.

لغت؛

ما یک کار علمی تو کار لغت داریم یک کار مصداقی. یک قواعد لغت داریم و مصادیق لغت داریم. مصادیق لغت یعنی اینکه انس با لغات قرآن، نهج البلاغه و روایات داشته باشید. و لغت به معنای عامش. که عام برای کسی است که می‌خواهد ادیب به معنای مطلقش بشود. چون ما منظورمون ادیب به معنای قرآنیه اینا مد نظرمون هست. برای کار روی لغات خاص قرآن و روایات کتاب خوب زیاد هست، لغات مشکل قرآن، تحلیل لغات قرآن هست. کتاب هایی که در دسته غریب القرآن و غریب الحدیث قرار دارند. به سری لغت نامه های عمومی داریم مثل **لسان، تاج العروس** و ... جمع و استقرای معانی رو انجام دادند. **اساس البلاغه** ی زمخشری داریم که استعمالات حقیقی و مجازی رو جدا کرده، یا **مقایس** داریم که مقایس متعدد رو به یک معنا برگرونده، **فروغ اللغه** های متعدد داریم که واژه هایی که هم سویی معنایی دارند را جدا کرده. این ها لغت نامه های عمومی با سبک های مختلف هست. ولی به دسته لغت نامه داریم، لغت نامه های قرآنی روایی که اسمشون هست غریب القرآن و غریب الحدیث.

چندتا کتاب هست هم در زمینه ی علم لغت و هم مصداق های لغوی؛

درامدی بر دانش لغت عربی؛ محمد حسن ربانی (از علمای مشهد)؛ جامعه المصطفی؛ کتاب مفصلی که مباحث مختلف درباره ی لغت رو تو این کتاب جمع کرده. تاریخ لغت، اصطلاحات لغوی، بررسی اضداد و کتاب جامع در علم لغته. لغت نظری.

مجمع البحرين کتاب جدی و اصلی درباره غریب القرآن و غریب الحدیث هست. شیعه در این زمینه کم کار کرده.

درامدی بر لغت شناسی؛ مرکز تدوین متون حوزه؛ تاریخچه ی لغت، اصطلاحات لغوی، آشنایی با معاجم مختلفه، سبک های معاجم لغوی، بخش دومی هم داره که راه های استخراج لغت از معاجم هست که کاربردی و این قسمت رو آقای ملکی نهاوندی نوشته، ایت کتاب آموزشی تر و کوچیک تره. آقای ملکی نهاوندی خودش کتاب دیگه ای داره به اسم آموزش مفردات، ملکی نهاوندی، نشر وثوق.

درامدی بر دانش مفردات قرآن، سید محمود طیب حسینی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ این کتاب مباحث نظری رو توی یک بخش آورده، بخش دومی هم داره که چنتا لغت رو بررسی عملی کرده. مثلاً یک کلمه ای که بررسی کرده کلمه ی ظَن هست.

علاوه بر این کتاب ها که معرفی شد در کتاب هایی که مربوط به تاریخ علوم قرآنی می تونید لیست غریب القرآن ها و غریب الحدیث ها رو ببینید.

درامدی بر تاریخ علوم قرآنی، محمد تقی بیدگلی، انتشارات دانشگاه قم؛ فصل نهمش اصلاً مربوط به غریب القرآن ها است.

علاوه بر دسته ی غریب القرآن ها یه دسته تراث داریم به نام وجوه و نظایر در قرآن، نه اشباه و نظایر ها (که سیوطی داره)، اشباه و نظایر برای فقه بوده که سیوطی به تقلید از فقه یه اشباه و نظایر نوشته. یه سری وجوه و نظایر از قرن اول و دوم داریم تا الان. وجوه و نظایر کاملاً مربوط به لغات قرآن هست.

بررسی زبان شناختی وجوه و نظایر در قرآن کریم، آستان قدس، به نشر.

توی لغت، این کارها، کارهی مقدماتیه. یک بحث های لغوی عام داریم که شامل شناختن معاجم و ... می شه، یه سری بحث های ویژه ی قرآنی داریم که عرض کردیم. یک بحث دیگه اینه که برید سراغ اجتهاد در لغت قرآنی. نه اجتهاد به معنای عام. باز دو سطح از اجتهاد داریم، اجتهاد مطلق در لغت که به دامنه ی وسیعی از اطلاعات نیاز داره. ولی چیزی که برای اون ۲۰ یا ۳۰ درصد که می خوان اجتهادی کار کنند لازمه اجتهاد قرآنی در لغته. که روش و فرایند خودشو داره.

یک کتاب خوب تو این زمینه کتاب الموسوعه القرآنیه الکبری، المعجم، فی فقه اللغه القرآن و سر بلاغته، آستان قدس رضوی، است که در زمینه اجتهاد در لغت قرآنی کار بی نظیره.

مثلا برای ماده ی همزه و باء و واو ... اومده گفته چندبار تو قرآن اومده، چجوری اومده، با چه مشتقاتی اومده و ... قشنگ یک پرونده کامل برای اجتهاد در لغات قرآنی برای شما باز کرده. بعد اومده در نصوص لغوی و بعد نصوص تفسیری که درباره ی این لغت هر کدام چی گفتن.

ترجمه؛

در ترجمه هم باید کار جدی بکنید. شما به عمق زبان غیر مادری نمی رسید مگر این که تفاوت ها و شباهت های اون با زبان مادريتون رو خوب متوجه شده باشید، تا بتونید اون زبان رو مثل زبان مادری خودتون بفهمید. یک کار خوب در این زمینه، کار توی ترجمه هست. لازمش اینه که یه کار جدی تو زبان فارسی انجام بدی و بعد روی ترجمه. تو فارسی مثلا کتاب هایی که تو زمینه ی دستور زبان هست رو بخونید. مثلا کتاب **دستور زبان، انوری و گیوی، نشر فاطمی**. یا همین کتاب های دستور زبان فارسی دبیرستان رشته انسانی می تونه زبان فارسی تونو تقویت کنه.

توی ترجمه؛ فن ترجمه، دکتر یحیی معروف، انتشارات سمت، فن ترجمه، ناظمیان، پیام نور.

دو کتاب ویژه تره؛

درسنامه ی ترجمه بلاغی، طرخی نو در آموزش بهترین ترجمه ی متون عربی، سعی کرده بگه ترجمه ی مطلوب چیست؟ ترجمه ی مطلوب ترجمه ی بلاغی است. یه سری راهکارها رو گفته و یه سری مثال ها رو آورده. به نظر بنده این نقص داره. و بهترین ترجمه ترجمه ی بلاغی اصولی است اگر بخواهیم اسم بگذاریم.

کتاب دیگه، **روش شناسی ترجمه ی قرآن کریم، انتشارات حوزه و دانشگاه**. که به روش های ترجمه ی قرآن و مبانیش، اصولش، منابعش، فرایندش و آسیب شناسی اش و ... پرداخته.

بحث ما اجتهاد در ادبیات قرآنی بود، که ترجمه هم باید به اون سمت بره.

جلسه ۸ و ۹، از بلاغت موجود تا بلاغت مطلوب

Monday, February 5, 2018

2:15 AM

رجوع شود به جلسات تعمیق ادبیات برای نخبگان؛ جلسات بلاغت موجود تا بلاغت مطلوب

جلسات باقی مانده؛ که ان شاء الله در بخش دوم تقدیم می شود.

جلسه ۱۰، روش تحصیل عمیق بلاغت ۱، معانی ۱

جلسه ۱۱، روش تحصیل عمیق بلاغت ۲ معانی ۲

جلسه ۱۲، روش تحصیل عمیق بلاغت ۳ معانی ۳

جلسه ۱۳، روش تحصیل عمیق بلاغت ۴ بیان و بدیع

جلسه ۱۴، روش تحصیل عمیق معنی ۱

جلسه ۱۵، روش تحصیل عمیق معنی ۲

سایت من یک طلبه ام
<http://talabe-am.blog.ir>

کانال من یک طلبه ام در ایتا
https://eitaa.com/talabe_am

می توانید از این کار حمایت کنید
در صورتی که پیاده سازی جلسات درسی برای شما مقدور است در این کار سهیم شوید.